

جایگاه اهل بیت علیهم السلام در جهان هستی

نام نویسنده : محمد تقی صرفی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام
بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده
است.

خلقت نور اهلبیت علیهم السلام قبل از همه

اگر انسانها چه مسلمان و چه غیر مسلمان درباره زندگی و خصوصیات اهلبیت علیهم السلام بررسی دقیقی کنند، متوجه می شوند که اینان از هر جهت عجیب و شگفت انگیز می باشند. اگرچه در ظاهر مانند دیگران متولد شدند و زندگی کردند و بعد رحلت نمودند، اما جایگاه آنان در نزد خدا و عملکردشان در زندگی دنیوی مانند بندگی و عبادتشان و خصوصیات اخلاقی و علم و معجزات و شاگردانشان با دیگران حتی پیامبران و اولیاء خدا قابل مقایسه نبوده و کسی نمی تواند مانند آنان باشد.

از جمله ویژگی آنها این است که خداوند نور و روح آنان را قبل از هر چیز دیگر خلق نمود. و از این بالاتر، پیامبران دیگر و ملائکه و بهشت و عرش و خورشید و ماه و علم و عقل، از نور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خلق شده اند.

به سخن زیر توجه نمائید:

اولین مخلوق؟

جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا ﷺ پرسید: اولین مخلوق خدا چه بود؟ فرمود: ای جابر! نور پیغمبرت بود که خدا اول آنرا آفرید و سپس از او هر چیز دیگر را خلق کرد.

وقتی خدا نور مرا خلق کرد، تامدتی نور مرا در مقام قُرب قرار داد. بعد این نور را چهار قسمت کرد. از یک قسم عرش را آفرید. از یک قسم کرسی را آفرید. از یک قسم حاملان عرش را آفرید و قسم چهارم را در مقام حُب قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک قسم لوح را آفرید. از یک قسم قلم را آفرید. از یک قسم بهشت را آفرید و قسم چهارم را در مقام خوف قرار داد. سپس آنرا به چهار قسمت نمود و از یک قسم ملائکه را آفرید. از یک قسم خورشید را آفرید و از یک قسم ماه را آفرید و قسم چهارم را در مقام رجاء قرار داد. سپس آنرا چهار قسمت کرد. از یک قسم عقل را آفرید. از یک قسم علم و حلم را آفرید. از یک قسم عصمت را آفرید و قسم چهارم را در مقام حياء نگاه داشت. سپس آنرا به صد و بیست و چهار هزار نور تقسیم کرد و از هر نوری پیامبری را آفرید و از ارواح آنان، ارواح اولیاء و شهداء و صالحین را بیافرید. (المیزان ذیل آیه 32 بقره)

فخر فروشی؟ آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و حوا عَلَيْهَا السَّلَامُ در بهشت فردوس

آمده است که وقتی خداوند آدم و حوا را خلق کرد، آن دو فخر می‌فروختند. آدم به حوا گفت: خداوند متعال مخلوقی بهتر از ما نیافریده است.

در این موقع خدا به جبرئیل دستور داد تا آن دو را به بهشت فردوس ببرد. وقتی وارد فردوس شدند، دیدند دختری بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته و تاجی از نور بر سر و دو گوشواره از نور در گوش دارد و از نور صورتش، فردوس روشن است.

آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به جبرئیل گفت: ای حبیب من جبرئیل! این دختر که از نور صورت او بهشت روشن است، کیست؟

جبرئیل گفت: این فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ دختر پیغمبر آخر الزمان است. تاجی که بر سر دارد، شوهرش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و دو گوشواره اش، حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند. و او از چهار هزار سال قبل از خلقت شما موجود بوده است. (فاطمه سرور زنان عالم ص 15)

فرشته محمود

قبل از ازدواج فاطمه عَلَيْهَا، روزی فرشته‌ای بنام محمود که دارای بیست و چهار صورت بود، نزد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید: ای دوستم جبرئیل! تاکنون تو را اینگونه ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم بلکه من محمودم که خداوند مرا فرستاده تا نور را به ازدواج نور در بیاورم.

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: چه شخصی را به چه شخصی؟ گفت: فاطمه را به علی.

در این هنگام چشم رسول خدا به کتف محمود افتاد. که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. وصیه.

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پرسید: از چه زمانی این عبارت برکتف تو نوشته شده است؟ محمود گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از اینکه خداوند آدم عَلَيْهِ السَّلَام را خلق کند. (فاطمه سرور زنان عالم ص 31)

سؤال قریش از پیامبر ﷺ

روزی عده‌ای از قریش نزد پیامبر اسلام ﷺ آمدند و گفتند: چگونه شما برترین پیامبر هستی در حالیکه آخر پیامبران می‌باشی؟
حضرت فرمود: من اولین کسی بودم که به خدا ایمان آوردم و اولین کسی که به ندای پروردگار که فرمود: *الستُ برّکم؟* لَبَّیکُ گفتم.

برتر از فرشتگان

پیامبر ﷺ به علی عليه السلام فرمود: ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید!

چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آنکه ما در توحید و خداشناسی، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگار بر آنها سبقت گرفتیم. زیرا نخستین چیزی که خداوند آفرید، ارواح ما بود که خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت. سپس فرشتگان را آفرید و چون آنها ارواح ما را یک نور مشاهده کردند. امور ما را عظیم شمردند، پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و خدا از صفات ما منزّه است.

از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما تهلیل (لا اله الا الله) گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی بجز الله نیست.

پس هنگامیکه بزرگی محل (و مقام) ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خداوند بزرگتر از آن است که درک شود و موقعیت او عظیم است و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا و یا پائین تر از او عبادت شویم!

پس هنگامیکه قدرت و قوّه ما را دیدند، گفتیم: لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم تا بدانند که هیچ نیروئی جز نیروی الهی نیست.

و چون نعمتی که خداوند بر ما داده و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند، گفتیم: الحمد لله. تا بدانند که حقوق خداوند متعال بخاطر نعمتهائی که به ما داده چیست. فرشتگان هم الحمد لله گفتند.

پس فرشتگان به وسیله ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمایی شدند.

سپس خداوند متعال آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ را آفرید و ما را در صُلب او قرار داد و به فرشتگان امر فرمود تا بخاطر احترام ما که در صلب آدم بودیم، بر او سجده کنند. در واقع سجده آنها بندگی خداوند بود و احترام و اطاعت آدم بود که مادر پشتش بودیم.

و چگونه از ملائکه برتر نباشیم و حال آنکه در معراج وقتی به آسمانها بالا رفتم، جبرئیل برای نماز جماعت بمن گفت که جلو بایست!

گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟

گفت: آری زیرا خداوند تبارک و تعالی پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تورا بخصوص برتری داده است. من جلو ایستادم و برای آنها نماز خواندم. البته فخر فروشی نیست.

وقتی به حجابهای نور رسیدیم، جبرئیل بمن گفت، پیش برو! ولی خودش ماند.

گفتم: ای جبرئیل! در چنین جائی از من جدا می شوی؟

گفت: خدایم دستور داده که از اینجا فراتر نروم.

من بالا رفتم تا در جائیکه با خدا سخن گفتم.

ندا رسید که: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توام! مرا عبادت کن و بر من توکل نما که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجّت من در آفریدگانم هستی! بهشتم را برای کسیکه از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای کسیکه نافرمانیت کند، قرار دادم و کرامتم را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای شیعیان تو قرار دادم.

گفتم: خدا یا! اوصیای من کیانند؟

نداشد که ای محمد! وصیای تو همانها هستند که نامشان بر ساق عرش نوشته
شده است. که اول آنها علی بن ابیطالب و آخرین آنها مهدی امّت من است. (مکیال
المکارم ج 1 ص 57)

امتحان قبل از خلق شدن

در زیارتنامه حضرت فاطمه علیها السلام آمده است که:

ای امتحان شده! خدا قبل از اینکه تورا خلق کند، شمارا آزمایش کرد

و تورا صبور یافت. (مفاتیح الجنان)

روح بدون بدن!

امام صادق علیه السلام: در حدیث قدسی است که خدا فرمود: ای محمد! من، تو و علی را قبل از آسمانها و زمین و عرش و دریاها، بصورت نور آفریدم یعنی روح بدون بدن! و تو بعد از آن، همیشه مرا تهلیل و تمجید می کردی. سپس روح شما را دونیم کردم و هر نیمی را هم دونیم کردم که از آن، تو و علی و حسن و حسین خلق شدید. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از آن خداوند، فاطمه را از نور که روح بدون بدن است آفرید... و نور خود را در ماهم جاری کرد. (اصول کافی ج 3 ص 258)

دریک سایه سبز رنگ!

مفضل به امام صادق علیه السلام گفت: زمانیکه شما در (اظله) بودید در چه حالی بودید؟

فرمود: ای مفضل! کسی جز ما نزد خدا نبود و ما در یک سایه سبز رنگ، اوراتسبیح می گفتیم و تقدیس می نمودیم و به بزرگواری یاد می کردیم. جز ما نه فرشته مقرب بود و نه صاحب روحی بود! تا اینکه خدا خلقت اشیاء را شروع کرد و ملائکه و غیر آنها را خلق نمود و علم آن را بماداد. (اصول کافی ج 3 ص 262)

ندای منادی

امام صادق علیه السلام: حقیقتاً ما اولین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند کرد. زیرا وقتی خداوند، آسمانها و زمین را خلق کرد، دستور داد که منادی سه بار ندا کند: اشهد أن لا اله الا الله. اشهد أن محمدا رسول الله. اشهد أن عليا امير المؤمنين حقاً.

از اهل تسنن نقل شده که:

از امام احمد بن حنبل و غیر او نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی، چهارده هزار سال قبل از خلقت آدم از یک نور خلق شدیم. وقتی آدم علیه السلام خلق شد، خدا ما را در صُلب او قرار داد.

بعد از آن، نور من و علی با هم بود تا اینکه در صُلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم. آنوقت در من نبوت و در علی، خلافت و جانشینی مقرر گردید. (شبهای پیشاور)

ابراهیم علیه السلام و ملکوت آسمانها رسول خدا صلی الله علیه و آله: وقتی خداوند، ملکوت آسمانها را به ابراهیم علیه السلام نشان داد، ابراهیم علیه السلام نوری را در عرش دید.

پرسید: خدایا! این چه نوری است؟

خطاب رسید: ای ابراهیم! این نور، محمد برگزیده من است.

پرسید: نور دیگری که پهلوی اوست، چیست؟

فرمود: این نور علی، یاری کننده دین من است.

پرسید: نور دیگری هم پهلوی ایشان مشاهده می‌کنم!

فرمود: این فاطمه است که پهلوی پدر و شوهرش قرار دارد. من دوستان فاطمه

را از آتش نجات داده‌ام.

پرسید: خدایا! دو نور دیگر می بینم!

فرمود: آنها حسن و حسین هستند.

پرسید: نورهای دیگری هم می بینم!

فرمود: آنها علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی آل محمد می باشند.

پرسید: خدایا! غیر از این چهارده نور، نورهای بسیاری در اطراف آنها می بینم!

فرمود: اینها شیعیان و دوستان محمد و آل محمدند.

پرسید: شیعیان را با چه علامتی می توان شناخت؟

فرمود: خواندن پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز (17 رکعت واجب و 34 رکعت نافله)، بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم، قنوت قبل از رکوع، سجده شکر و انگشتر بدست راست کردن.

ابراهیم ع درخواست کرد که: خدایا! مرا نیز از دوستان و شیعیان محمد و آل محمد قرار بده!

خطاب رسید: من تو را از دوستان و شیعیان آنها قرار دادم. «ستارگان درخشان ج 11 ص 5»

نظر بعضی از دانشمندان و مشاهیر غیر مسلمان درباره شخصیت حضرت

محمد ص

«لامارتین» شاعر و نویسنده بزرگ فرانسه:

محمد شخصیتی است که مافوق بشریت و مادون خداست.

«ژان ژاک روسو» فیلسوف مشهور نامی سویسی:

ای محمد! ای آورنده قرآن کجائی! بیا دست مرا بگیر و به باغ و صحرا و چمن
و به هر جائی که می خواهی ببر! اگر تو مرا میان دریای بلا ببری، خواهم رفت. زیرا
تو عالم به حیات و زندگی هستی.

«گوستا ولوبون» مورخ و دانشمند شهیر فرانسوی می گوید:

عقل محمد از بزرگترین عقول بشری و عقائد او از استوارترین عقائد است.

«مستر ولیز» دانشمند و نویسنده شهیر انگلیسی:

در میان دینهای موجود جهان، دیانتی که از روی حق و حقیقت سیزده قرن است
که با تمدنهای اعصار، سیر نموده، بدون اینکه تغییری در قوانین و احکام خود
بدهد، فقط دین پاک از خرافات اسلام است. اگر بمن بگویند: اسلام را تعریف
کن! می گویم: اسلام یعنی تمدن! «محمد پیامبر شمشیر نیست»

و...

برتری محمد و آل محمد بر سایر انبیاء

دلایل متقنی وجود دارد که چهارده معصوم علیهم السلام برتر از انبیاء و اولیاء بوده‌اند. در بعضی از آیات قرآن به صراحت آمده است که حضرت ابراهیم علیه السلام و یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام و عیسی علیه السلام خود را مسلمان خوانده‌اند و خداوند ابراهیم علیه السلام را از شیعیان ذکر نموده است. به چند آیه توجه فرمائید:

(إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ) 131 و 132 بقره

خدا به ابراهیم گفت: مسلمان شو! او هم گفت: من تسلیم پروردگار عالمیانم. و ابراهیم پسرانش را به این دین سفارش کرد و یعقوب نیز به پسران گفت: بدرستی که خدا این دین را برای شما انتخاب کرده است پس مبادا بمیرید مگر با اسلام.

(فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّكَ مُسْلِمُونَ) 52 آل عمران

وقتی عیسی احساس کرد که مردم کافر شده‌اند. پرسید: چه کسانی یاور من بسوی خدایند؟ خواریون گفتند: ما به خدا ایمان آورده و تو شاهد باش که ما مسلمان هستیم.

(مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) 67 آل عمران

ابراهیم نه یهودی و نه مسیحی بود بلکه موحد و مسلمان بود و مشرک نبود.

(قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) 84آل عمران

بگو به خدا و آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان و نوادگان او فرودستاده شده و به آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران از خدایشان داده شده، ایمان داریم و میان هیچ یک از ایشان جدا نکنیم و ما مسلمانِ خدا هستیم.

(حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدًا وَالْحُنْزِيرُ وَمَا أُهْلِيَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبِئْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ دِينًا) 3 مائده

امروز (غدیر) دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم و به آن راضی شدم.

(رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ) 101 يوسف
یوسف گفت: خدایا! تو بمن پادشاهی دادی و علمم تعبیر خواب آموختی. تو آفریننده آسمانها و زمینی، تو سرپرست من در دنیا و آخرتی. مرا مسلمان از دنیا ببر و به صالحین ملحق نما.

سوالات یهودی از علی علیه السلام

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک نفر یهودی وارد مدینه شد و سؤالاتی را مطرح کرد که تنها علی علیه السلام توانست به آنها جواب دهد و بعد از آن یهودی، مسلمان شد.

او پرسید: پیامبر شما گفته است برتر از سایر پیامبران است. حضرت آدم علیه السلام این فضیلت را داشت که همه فرشتگان بر او سجده نمودند. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی علیه السلام: سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام یکبار بود. ولی خدا خود و ملائکه اش تا روز قیامت بر محمد صلی الله علیه و آله صلوات می فرستند. همانطور که خدا در قرآن می فرماید: **(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)** احزاب 56

یعنی خدا و ملائکه اش بر پیامبر اسلام صلوات می فرستند.

یهودی: نوح علیه السلام نفرین کرد و به دعای او خدا بارانی فرستاد تا کفار غرق شدند. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی علیه السلام: پیامبر اسلام، پیامبر رحمت بوده است. ولی ما شاهد بودیم که وقتی مدتی مدینه دچار خشکسالی شد و مردم از پیامبر درخواست کردند که برای آمدن باران دعا کند. حضرت دعا کرد و تا هفت شبانه روز باران آمد بطوریکه مردم آمدند و درخواست کردند که پیامبر دعا کند که باران بر شهر مدینه نیارد و فقط بر زمینهای کشاورزی آنان بیارد! پیامبر هم دعا کرد: خدا یا! بر مدینه نه باران! و برخارج از مدینه به باران. در این حال آسمان مدینه صاف بود ولی خارج از مدینه باران می آمد.

یهودی: حضرت هود علیه السلام بر قومش نفرین کرد و خدای فرستاد که قوم ناسپاس هود، هلاک شدند. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟
علی علیه السلام: در جنگ خندق که مشرکین مدینه را محاصره نمودند، خداطوفانی فرستاد تا خیمه‌های مشرکین را از جادر آورد و یکی از عوامل شکست دشمن شد.

یهودی: خدای صالح، شتری از دل کوه در آورد تا نشانه نبوت او باشد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی علیه السلام: شتر صالح با او حرف نزد ولی یک روز شتری در مقابل پیامبر زانو زد و با زبان عربی فصیح از صاحبش نزد پیامبر شکایت کرد. پیامبر صاحبش را خواست و او را از کشتن شتر منع نمود.

یهودی: خدا با موسی علیه السلام حرف زد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟
علی علیه السلام: وقتی پیامبر اسلام به معراج رفت، در «مقام قاب قوسین اوادنی» با خدا سخن گفت و..

یهودی: خدا به سلیمان پادشاهی داد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟
علی علیه السلام: یک روز ملکی با کلیدهایی در دست نزد پیامبر اسلام آمد و گفت: خدا سلام رسانده و فرموده است که اینها کلیدهای گنجهای زمین است. اگر می‌خواهی در دنیا پادشاه باش و آخرت هم جایز در بهشت محفوظ است. پیامبر کلیدها را پس داد و عرضه داشت که: می‌خواهم یک روز سیر باشم و شکر خدا گویم و یک روز گرسنه باشم از خدا درخواست کنم.

یهودی: خدا باد را تحت فرمان سلیمان علیه السلام قرار داد و او بوسیله باد به هر جایی خواست می‌رفت. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته است؟

علی علیه السلام: در سفر معراج، وسیله‌ای آسمانی بنام بُراق برای پیامبر آوردند که حضرت بر آن سوار شد و در یکشب از مکه به قدس رفت و از آنجا به آسمانهای هفت گانه بالا رفت و بعد از سفرهایی، موقع اذان صبح به مکه برگشت. یهودی: عیسی علیه السلام مرده زنده می‌کرد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته‌است؟ علی علیه السلام: یکروز یک نفرزن یهودی پیامبر را مهمان کرد و برای او دست‌گوسفند کباب شده آورد. وقتی پیامبر لقمه اول را در دهان گذاشت، آن دست‌گوسفند به زبان آمد و گفت: مرا به زهر آلوده‌اند از من نخور! یهودی: عیسی علیه السلام از ذخایر غذایی پشت دیوارها و خانه‌ها خبر می‌داد. آیا پیامبر شما چنین فضیلتی داشته‌است؟ علی علیه السلام: در جنگ موته، لشکر اسلام در مرز روم مشغول جنگ با دشمن بود و پیامبر در مسجد مدینه، اخبار جنگ را نقل می‌کرد. وقتی لشکر اسلام مراجعت کرد، دیدند همانطور بوده است که حضرت نقل می‌کرد.

«ستارگان درخشان ج 1 ص 29»

نهنگ سخن می گوید!

ابوحمزه ثُمالی نقل می کند که:

عبدالله بن عمر نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: ای پسر حسین! تو گفته ای که حضرت یونس علیه السلام به این علت در شکم نهنگ گرفتار شد که در ولایت اهل بیت علیهم السلام تأمل کرده بود؟

امام سجاد علیه السلام: آری! نکلتک امک!

عبدالله بن عمر: اگر راست می گوئی بمن نشان بده!

امام فرمود: چشمانت را برهم بگذار سپس باز کن!

وقتی عبدالله چشمانش را باز کرد، خود را کنار دریائی دید (ودچار ترس شد). او گفت: ای سرورم! خون من بگردن شماست! شمارا به خدا قسم می دهم که مرا بخطر نیاندازید!

امام فرمود: می خواهم نهنگ یونس را بتو نشان بدهم.

سپس امام صدا زد: ایها الحوت! ای نهنگ!

ناگاه نهنگی چون کوهی عظیم سر از دریا بیرون آورد و گفت: لبیک یا ولی الله!

امام فرمود: تو کیستی؟

گفت: من نهنگ حضرت یونس هستم.

امام فرمود: برایمان حرف بزن!

گفت: ای مولایم! از زمان جدّت آدم علیه السلام تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداه هیچ پیامبری را مبعوث نکرد الا اینکه ولایت شما اهل بیت علیهم السلام را بر او عرضه نمود. هر کدام که قبول کرد، سالم ماند. و هر که تأمل کرد، دچار

فتنه شد. همانطور که آدم علیه السلام به معصیت، نوح علیه السلام به غرق شدن، ابراهیم علیه السلام به آتش، یوسف علیه السلام به زندان، ایوب علیه السلام به بلا و داود علیه السلام به خطا مبتلا شد. تا اینکه خداوند، یونس علیه السلام را مبعوث نمود و به او وحی کرد که: ولایت علی علیه السلام و امامان از نسل او را دوست بدار!

یونس جواب داد: چگونه کس را که ندیده‌ام و نشناخته‌ام، دوست بدارم؟ و باغیظ رفت!

خدا بمن وحی کرد که: او را در شکم خود زندانی کن ولی استخوانی از او نرم‌نما!

من او را چهل روز در شکم نگاه داشتم تا اینکه او در تاریکی شکم نداد: ای خدایی که جز تو خدایی نیست! تو منزّه‌ی و من بخودم ظلم کردم. من ولایت علی علیه السلام و امامان از نسل او را قبول نمودم.

خدا هم بمن دستور داد که او را به ساحل بیاندازم.

سپس امام فرمود: ای نهنگ برگرد! او هم رفت و دریا آرام شد. «مکیال المکارم

ج 1»

نگاه عمیقانه یهودی به پیامبر

اسلام یک روز یک نفر یهودی نزد پیامبر اسلام آمد و نگاه خیره‌ای به حضرت نمود.

حضرت فرمود: کاری داری؟

یهودی گفت: موسی عَلَيْهِ السَّلَام برتر است یا تو؟ موسایی که خدا با او حرف زد و معجزاتی چون اژدها شدن عصا و تاییدن نور از جبینش را به او داد و تورات را بر او نازل کرد و در یارای برای او شکافت!

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برای انسان خوب نیست که از خودش تعریف کند ولی بر تو واجب است که پیامبر آخر الزمان را بشناسی!

بدانکه وقتی آدم عَلَيْهِ السَّلَام از بهشت اخراج شد، صدا زد: خدایا! تورا بحق محمد و آل محمد مرا بیامرزد!
خدا هم او را آمرزید.

وقتی که نوح سوار کشتی شد، می‌خواست غرق شود، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

وقتی ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در آتش گرفتار شد، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد.

هنگامیکه موسی عَلَيْهِ السَّلَام به دریا رسید و پشت سرش فرعونیان بودند، صدا زد: خدایا! بحق محمد و آل محمد مرا نجات بده! خدا هم او را نجات داد....

اگر موسی عَلَيْهِ السَّلَام زمان من بود و بمن ایمان نمی‌آورد، ایمانش بخدا سودی برایش نداشت!...

وېدانکه از نسل من، مهدی ظاهر می شود که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پشت سر او
نماز می خواند و او را یاری می کند.

روز قیامت و منبرهای پیامبران و اوصیاء

جابر بن عبدالله انصاری از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

روز قیامت، منبرهایی از نور برای پیامبران نصب می‌کنند. منبری که برای من می‌گذارند، از همه با عظمت تر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می‌فرماید: ای محمّد! خطبه بخوان! من سخنرانی می‌کنم که هیچ یک از پیامبران نشنیده باشند.

سپس برای جانشینان پیامبران هم منبرهایی نصب می‌نمایند. منبر جانشین من علی علیه السلام از همه بلندتر است. آنگاه خداوند عزّ وجلّ می‌فرماید: ای علی! خطبه بخوان! علی علیه السلام خطبه‌ای بخواند که هیچ یک از اوصیاء نشنیده باشند.

آنگاه برای فرزندان پیامبران و فرزندان من، حسن و حسین هم منبرهایی قرار می‌دهند.

در این موقع، جبرئیل ندا می‌کند:

فاطمه کجاست؟ خدیجه و آسیه و مریم کجاستند؟

آنها بلند می‌شوند. پس خداوند می‌فرماید:

لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ امروز پادشاهی مال کیست؟

محمّد و علی و حسن و حسین می‌فرمایند: لِلّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. پادشاهی برای

خداوند یگانه و پر قدرت است.

خداوند می‌فرماید:

امروز! من محمّد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم.

هان! ای اهل محشر! سرها به گریبان کشید و چشمهای خود را ببندید که فاطمه می خواهد بطرف بهشت برود.

در این هنگام، جبرئیل، ناقه‌ای از بهشت که مهار آن از مروارید وزین آن از مرجان است در مقابل فاطمه می خواباند و آن حضرت بر آن سوار می شود. آنگاه صد هزار فرشته از طرف راست و صد هزار از طرف چپ، حضرت را بر بالهای خود حمل می کنند و بر در بهشت فرود می آورند.

فاطمه داخل بهشت نمی شود. و بطرف اهل محشر نگاه می کند.

خطاب می رسد که: ای دختر حبیب من! این نگرانی تو از چیست؟ در حالیکه تو را فرمان بهشت دادم؟

فاطمه می فرماید: ای پروردگارم! دوست دارم که مقامم در پیشگاه تو معلوم گردد.

خطاب رسد: ای فاطمه! بنگر و در دل هر که چیزی از محبت خود و فرزندان یافتی، دست او را بگیر و در بهشت جای بده!

امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! بخدا سوگند! در آن روز، فاطمه، شیعیان خود را جدا می کند، همانطور که مرغ دانه‌های خوب را از دانه‌های بد جدا می نماید. «فاطمه سرور زنان عالم ص 11»

تقسیم کننده بهشت و جهنم

یک روز علی علیه السلام بر فراز منبر فرمود:

من از طرف خدا، تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم. هیچ کسی جز پیامبر اسلام بر من برتری ندارد. «اصول کافی ج 1»

موسی علیه السلام در معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در سفر معراج، وقتی به آسمان ششم رسیدم، مرد بلندبالا و گندم گونی که موی بلندی داشت، دیدم که می گفت: بنی اسرائیل گمان می کنند که من گرامیترین فرزند آدم علیه السلام نزد خدا هستم. اما این مرد (حضرت محمد) نزد خدا گرامی تر است. «حیوة القلوب»

دو مرد برگزیده

!پیامبر اسلام ﷺ به فاطمه عَلَيْهَا فرمود:

خدای عزّوجلّ از میان مردان، دو مرد را برگزید. یکی پدر تو

و دیگری شوهر تو. «فاطمه سرور زنان عالم ص 32»

تو بهتری یا جبرئیل؟

پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

خداوند، مخلوقی بهتر از من نیافریده و کسی نزد او از من گرامی تر نیست.

علیؑ پرسید: ای رسول خدا! شما بهترید یا جبرئیل؟

فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی پیامبران مرسل را بر فرشتگان مقرب خویش برتری داده است و مرا بر همه پیامبران برتری بخشیده است. ای علی! بعد از من، برتری از آن تو و امامان بعد از تو است زیرا فرشتگان، خدمتگزار ما و دوستان ما هستند. ای علی! فرشتگان حامل عرش، که به تسبیح و تحمید پروردگار مشغولند، برای آنانکه به ولایت ما بگردند، طلب آمرزش کنند. «مکیال المکارم ج 1 ص 57»

سروران بهشت! پیامبر اکرم ﷺ فرمود: ما فرزندان عبدالمطلب سادات و سروران اهل بهشتیم. من، علی، جعفر، حمزه، حسن، حسین و مهدی. «مکیال المکارم ج 1 ص 63»

عبادت بی ولایت؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! من نظری بسوی زمین کردم و تورا از آن اختیار کردم و پیغمبر ساختم و اسم تو را از نام خود بر گرفتم که من محمود و تو محمدی! دوباره بر زمین نظری افکندم و علی را از آن برگزیدم و او را جانشین و داماد تو قرار دادم و نام او را از نام خودم برگرفتم که من علیّ اعلیّ هستم و او علی است.

سپس فاطمه و حسن و حسین را از نور شما خلق کردم. آنگاه ولایت شما را بر فرشتگان عرضه کردم، تا هر که پذیرفت در پیشگاه من از مقربین شود.

ای محمد! اگر بنده‌ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند
مَشک پوسیده گردد ولی درحالی از دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را
در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید.

ای محمد می‌خواهی آنان را ببینی؟

عرض کردم: آری پروردگارا!

فرمود: سرت را بلند کن.

وقتی سرم را بلند کردم ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی
بن‌الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی
و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی را دیدم و محمد بن الحسن القائم
را در وسط آنان مانند ستاره درخشانی دیدم.

عرض کردم: اینها کیانند؟

فرمود: اینها امامان هستند و این قائم است. آنکه حلال مرا حلال و حرام
مرا حرام کند و بوسیله او از دشمنانم انتقام کشم و او برای دوستانم، مایه راحتی است
و اوست که دل شیعیان و پیروان تورا از ظالمین و کافرین شفا می‌بخشد و دُوبت
لات و عزی را تروتازه بیرون می‌آورد و آنها را می‌سوزاند. البته فتنه و امتحان مردم
در آنروز بوسیله این دُوبت، سخت تر از فتنه گوساله سامری خواهد بود! «مکیال
المکارم ج 1 ص 75»

غبطه به شیعیان علی علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

روز قیامت، عده‌ای را می‌آورند که لباسهایی از نور پوشیده و بر صورتشان نیز نور است. آثار سجده از آنها پیداست. آنها از مقابل صفوف عبور کرده و در مقابل قدرت خدا می‌ایستند.

ملائکه و پیامبران و صالحین بر آنها غبطه می‌خورند.

عمر پرسید: ای رسول خدا! اینها کیانند؟

فرمود: شیعیان ما که امامشان علی بن ابیطالب است. «بحارج 7»

در کتاب ادریس در صحف ادریس نوشته شده که:

محمد اولین کسی است که در قیامت از زمین محشور میشود و به محل قیامت

وارد می‌گردد و شفاعت می‌کند و شفاعتش قبول می‌شود و او اولین شخصی است

که درهای بهشت را می‌کوبد و بهشت برایش گشوده می‌شود و وارد بهشت

می‌گردد. «بحارج 15»

خوردن غذا در قیامت!

علی علیه السلام فرمود:

شیعیان ما در قیامت، در حالیکه صورتهای نورانی و بدنی پوشیده بوده و ازهر ترسی ایمن می‌باشند، از قبرها بیرون می‌آیند و سختی‌ها و مواقف قیامت، برای آنان آسان است. مردم در هراسند ولی آنان نمی‌ترسند. مردم ناراحتند ولی آنها اندوهی ندارند. برای آنان ناقه‌هایی سفید که دارای بالهایی باشند، می‌آورند و آنان سوار شده و در سایه عرش الهی فرود آمده و بر منبرهایی از نور می‌نشینند و تا پایان قیامت و حساب مردم، به خوردن غذاهایی که مقابلشان است، مشغول می‌باشند. «بحار ج 68»

اولین نفری که در قیامت صدا می‌زنند!

رسول خدا ﷺ :

اولین نفری را که در قیامت صدا می‌زنند، من هستم. من از طرف راست عرش بلند می‌شوم و لباس سبز بهشتی را می‌پوشم. سپس پدرم ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را صدا می‌زنند. او هم از جانب عرش بر می‌خیزد و لباس سبز بهشتی را بر تن می‌نماید. بعد منادی از طرف عرش ندا می‌کند:

بهترین پدر، پدرت ابراهیم است و بهترین برادر، برادرت علی است. «بحار ج 12»
نام محمد! در قیامت خدا به کسیکه نامش محمد است (و دارای عمل بدی است) می‌فرماید:

حیا نکردی به اینکه نامت، نام حبیب من است، معصیت نمودی؟ ولی من امروز حیا می‌کنم که تورا عذاب کنم! زیرا نامت، نام حبیب من است. «مستدرک وسائل»

عبور از عقبه!

رسول خدا ﷺ در تفسیر («فلا اقتحم العقبة» بلد 11) یعنی باز هم به تکلیف عقبه تن در نداد! فرمود:

بدرستیکه بر بالای صراط، گردنه‌ای صعب العبور است که طول آن سه هزار سال می‌باشد. هزار سال سربالایی و هزار سال در میان مار و عقربها و خار و خاشاک و هزار سال سرازیری دارد! من اولین شخصی هستم که از این گردنه رد می‌شوم، دومین نفری که از این گردنه رد می‌شود، علی بن ابیطالب است.

سپس فرمود:

همه افراد در هنگام عبور از این گردنه دچار سختی می‌شوند مگر محمد و اهلبیتش. «بحار ج 8»

توسل به پیامبر در جهنم!

امام باقر علیه السلام فرمود:

بنده‌ای را به مدت هفتاد «خریف» که هر «خریفی» مطابق هفتاد سال است، در جهنم عذاب می‌کنند. سپس آن شخص دعا می‌کند که:

خدایا! بحق محمد و آل محمد بر من رحم نما!

خدا به جبرئیل دستور می‌دهد که او را از جهنم نجات دهد و به آن شخص می‌گوید:

اگر دعا نمی‌کردی، زیاد در آتش می‌ماندی! ولی من بر خود حتم کرده‌ام که هر که مرا بحق محمد و آل محمد سوگند دهد، او را بیامرزم و امروز تو را آمرزیدم. «بحارج 94»

کوثر مخصوص اهل بیت علیهم السلام

ابن عباس در تفسیر آیه (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) گفت:

کوثر، نهری در بهشت است که عمق آن هفتاد هزار فرسخ است. آبش از شیرسفیدتر و از عسل شیرین تر است. کناره‌های آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت است. خداوند این نهر را برای رسول خدا و اهل بیتش قرار داده است و دیگر پیامبران در آن سهمی ندارند. «بحار ج 8»

ریشه درخت طوبی رسول خدا ﷺ فرمود:

طوبی درختی در بهشت است که ریشه آن در خانه علی بن ابیطالب است. از آن زینتها و میوه‌های خوشگوار می‌روید که به دهان اهل بهشت نزدیک است و شاخه‌های آن از پشت دیوارهای بهشت، پیداست. دوستان علی علیه السلام از آن بهره‌مند و دشمنانش ناکامند.

درهای بهشت

علی علیه السلام فرمود:

بهشت دارای هشت در است که یکی برای پیامبران و یکی برای صدیقین و یکی برای شهداء و صالحین است و شیعیان ما از پنج در دیگر داخل بهشت می‌شوند. «تصویری از بهشت و جهنم»

حرام بودن بهشت؟ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

بهشت بر پیامبران حرام است تا زمانیکه من داخل آن شوم و برامت‌ها نیز حرام است تا شیعیان ما اهل بیت وارد شوند. «بحار ج 8»

چهارنفر سواره در قیامت

رسول خدا ﷺ فرمود:

ای مردم! بدانید که در روز قیامت، هیچکس سواره وارد محشر نمی‌شود مگر
چهارنفر!

یکی منم که بر بُراق سوام. دیگری صالح است که بر شتری که قومش
آزاد کردند، سوار است.

سومی و چهارمی، علی و حمزه شیر خدا هستند که بر شتری از
شترهای بهشت، سوارند. «اکسیر اعظم»

علم و دانش اهل بیت علیهم السلام

علم و دانش اهل بیت علیهم السلام از همه انسانها بیشتر و برتر بوده است. هیچ دانشمندی نمی‌توانست در میدان علم با آنان رقابت نماید. حتی در مقابل امام جواد علیه السلام هفت ساله نیز دانشمندان حجاز و عراق و ایران و شام، با پرسیدن هزاران سؤال در روزهای متوالی، نتوانستند سؤالی را از حضرت بپرسند که امام نتواند جواب آنرا بگوید.

اهلیت علیهم السلام به حوادث آینده علم داشتند. حتی از زمان مرگ افراد با اذن الهی مطلع بودند. زبانهای مختلف مردمان را می‌دانستند. حتی با حیوانات حرف می‌زدند و حرف آنان را می‌فهمیدند. علوم مختلف برای آنان مانند کف دست، حل شده و معلوم بود.

شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام تاکنون از صدها هزار نفر فراتر رفته است. شاگردانی مانند جابر بن یزید جعفی که هفتاد هزار حدیث از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام در سینه داشت! یا جابر بن حیان شاگرد امام صادق علیه السلام که بیش از هزار جلد کتاب در شیمی و فیزیک و دیگر علوم نوشت! تا برسد به علمائی چون علامه حلّی که بیش از هزار جلد کتاب در علوم مختلف بجای گذاشت و یا خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ طوسی با نوشتن صدها جلد کتاب و تربیت دهها دانشمند در علوم مختلف و علامه مجلسی که دائرة المعارف شیعه را تهیه کرد و این شاگردان روز بروز زیادتر می‌شوند که در زمان ما بیش از هزار مجتهد در حوزه‌های علمیه قم و نجف و دیگر بلاد، در مکتب اهل بیت تربیت شده و به فعالیت علمی و دینی و پاسداری از این مکتب مشغولند.

و ...

نام بهشتیان و جهنمیان در کف دست رسول خدا!

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم سخنرانی نمود. سپس دست راست خود را مشت کرد و بالا برد و پرسید:

ای مردم! می‌دانید در مشت من چیست؟

گفتند: خدا و رسولش دانانترند.

فرمود: نام بهشتیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس مشت دست چپ را بالا برد و پرسید:

می‌دانید در دست چپم چیست؟

گفتند: خدا و رسول عالمترند!

فرمود: نام طائفه جهنمیان و نام پدرانشان تا روز قیامت!

سپس فرمود: خدا حکم کرد و او دادگر است و این آیه را تلاوت کرد (وَكَذَلِكَ

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ

فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) 7 شوری

عده‌ای در بهشتند و عده‌ای در جهنم! «اصول کافی ج 3 ص 270»

اسم اعظم در نزد رسول خداست ﷺ

امام صادق علیه السلام فرمود:

به حضرت عیسی علیه السلام دو حرف (علم) داده شد به موسی علیه السلام چهار حرف! به ابراهیم علیه السلام هشت حرف! به نوح علیه السلام پانزده حرف! به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف! و خدا همه این حروف را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد. همچنین خداوند، هفتاد و دو حرف از اسم اعظم را که هفتاد و سه حرف است، به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داد و یک حرف را نزد خود نگاه داشت. «اهل البیت ص 198»

علی، آغاز کننده علم!

علی علیه السلام به کمیل گفت:

هیچ علمی نیست مگر اینکه من آغاز کننده او هستم و هیچ کاری نیست مگر اینکه مهدی علیه السلام پایان دهنده آن است. «آیا بیاد امام زمان هستید؟ ص 103»

قائم علیه السلام از مافی الضمیر مطلع است؟

خداوند در معراج به پیامبر اسلام فرمود:

بوسیله قائم شما، زمین خود را با تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر و تمجید ذات

اقدس خود، آباد کنم و از وجود دشمنان پاک نمایم و به دوستانم واگذارم.

با ظهور او، سخنان بی دینان را از کج روی راست کرده و تعالیم خود را

بلند گردانم و شهرها و بندگانم را از علم خود مطلع نمایم و گنجها و اندوخته

هارا آشکار کرده، و مهدی را به اسرار و مافی الضمیر هر شخصی مطلع گردانم و او را

بانیروی فرشتگانم یاری کنم تا فرمان مرا اجرا نماید و دینم را رواج دهد.

او ولی به حق من و مهدی حقیقی بندگان من است. «آیا بیاد امام

زمان هستید؟ ص 101»

علم به ارحام!

از عبدالله بن عباس نقل شده که:

روزی نزد امام حسن مجتبی علیه السلام بودم که قصابی درحالیکه گاوی را باخودمی برد از کنار ما رد شد.

امام فرمود: بچه‌ای در شکم این گاو است که ماده بوده و سرِ دُم و پیشانی اوسفید است.

من بدنبال قصاب رفتم و هنگامیکه گاورا ذبح کردند و پوست اورا درآوردند و شکم اورا شکافتند، دیدم همانطور که امام خبر داده بود است! نزد امام برگشتم و گفتم: خدا در قرآن علم به ارحام را مخصوص خود قرار داده است! امام فرمود: ما به اموری که پوشیده است، مطلعیم! واز اموری خبر داریم که نه فرشته مقرب و نه پیامبر مرسل، هیچکدام آنرا نمی‌دانند و منحصر به محمد و اهلبیت اوست. «منتهی الامال ج 1»

چند داستان از صحبت کردن امامان علیهم‌السلام به زبانهای مختلف

1- علی علیه‌السلام به دختر یزدجرد فرمود: اسمت چیست؟

گفت: جهان بانویه!

امام به زبان فارسی فرمود: بلکه اسم تو شهر بانواست.

2- عده‌ای خواستند به خانه امام باقر علیه‌السلام وارد شوند، شنیدند که امام با

زبان سریانی مناجات می‌نمود و گریه می‌کردند.

3- عده‌ای از خراسان نزد امام صادق علیه‌السلام رسیدند. امام بدون مقدمه به عربی

فرمودند: هر که مال اندوز باشد، خدا بمقدار آن مال عذابش می‌کند!

آنها به فارسی گفتند: ما عربی نمی‌فهمیم!

امام به زبان فارسی فرمود: هر که درم اندوزد، جزایش دوزخ باشد.

4- امام رضا علیه‌السلام فرمود:

بر امام سخن هیچ فردی از آدمیان و حتی پرندگان و حیوانات و هر چیزی

که دارای روح است، مخفی نیست. و اگر کسی زبان موجودی را بلد نباشد، او امام

نیست.

5- امام رضا علیه‌السلام :

اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بما «فصل الخطاب» داده شده است.

یعنی دانستن زبانها است.

6- ابوهاشم جعفری می‌گوید:

با امام هادی علیه‌السلام در مسیر عبور سربازان ترک بودیم. امام به یکنفر ترک که

از کنار ما عبور می‌کرد، چیزی گفت که ناگاه آن ترک از اسب پائین آمد

و بر سُم اسب امام بوسه زد. من از او پرسیدم که چطور شد که این کار را کردی؟

گفت: امام مرا به اسمی صدازد که در کودکی بر من نهادند و تا الان کسی از آن اطلاع نداشت.

7- علی بن مهزیار می گوید:

یک وقت خدمت امام هادی علیه السلام رفتم. امام بدون مقدمه بامن بازبان فارسی صحبت کرد.

8- ابو حمزه نصیر خادم می گوید:

دیدم که امام عسگری علیه السلام با غلامان به زبان خودشان مثل زبان رومی، ترکی و صقلی صحبت می کرد.

من پیش خود گفتم: ایشان که در مدینه متولد شد و کسی او را ندید تا اینکه به امامت رسید. پس این زبانها را کی را گرفته است؟

ناگاه امام عسگری علیه السلام رو بمن کرد و فرمود:

خداوند برای حجتش هر چیزی را روشن نموده است و به او علم زبانها و شناخت نسبها و مدت مرگ افراد و حوادث را یاد داد. و اگر اینطور نباشد، بین حجت خدا و غیر او فرقی نیست. «اهل البیت ص 199»

علم تا قیامت!

1- علی علیه السلام فرمود:

اگر آیه (يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) رعد 39

یعنی خدا آنچه بخواهد محو می‌کند و آنچه بخواهد اثبات می‌نماید و مادر کتابها در نزد اوست.

نبود، حوادث گذشته و آینده را برایتان می‌گفتم.

2- عده‌ای از شیعیان نزد امام صادق علیه السلام بودند که امام سه بار سوگند خورد: بخدای کعبه سوگند! و فرمود: اگر بین موسی علیه السلام و خضر علیه السلام بودم، به آنها می‌گفتم که من از آنها عالم ترم. و به آنها مطالبی را که نمی‌دانستند، می‌گفتم. زیرا به موسی علیه السلام و خضر علیه السلام، علم گذشته داده شد. ولی علم آینده تا قیامت را نمی‌دانستند. ولی ما این علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده‌ایم.

3- امام علی علیه السلام فرمود:

ما اهلبیتی هستیم که خدا بما علم مرگها و بلاها و نسبها را داده است. و بخدا سوگند! اگر مردی از ما بر سر پلی باشد و مردم از زیر آن پل عبور کنند، او نسب تک تک افراد را تا اسم همة اجدادش بلد است. «اهل البیت ص 204»

علم مهدی علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

وقتی مهدی علیه السلام ظهور می کند، به دیوار کعبه تکیه می دهد و می فرماید: هر کس به دیدن آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و موسی و اسماعیل و یوشع و شمعون، آرزومند است، به جمال من نگاه کند که علم و حلم و کمال همه آنها در من است. و هر که آرزوی دیدن جدّم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید به کربلا و دیگر امامان را دارد، به من نگاه کند و آنچه خواهد پرسد که علم همه در نزد من است. و آنچه ایشان مصلحت ندیده و خبر نداده اند، من خبر می دهم و همه مردم را آگاه می سازم.

و می فرماید:

ای مسلمانان! هر که می خواهد از کتابهای آسمانی و صحیفه های پیامبران آگاه شود، گوش فرا دهد و بشنود.

آنگاه شروع به خواندن صحف آدم و شیث و ابراهیم و نوح و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود به لغت و زبان هر ملتی کند بطوریکه علماء و بزرگان آن مذهب و دین، اعتراف کنند که بدون کم و زیاد یک حرف است. یک یک این کتب را خواند و جهانیان را متوجه خود ساخته به شگفتی اندازد. سپس قرآن را قرائت کند و مسلمین را بر خود بلرزاند و عالمیان را در پیشگاه خود، خاضع و خاشع و مرعوب سازد. «آیا بیاد امام زمان هستی؟ ص 123»

کتاب فاطمه علیها السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فرشته‌ای نزد فاطمه علیها السلام می‌آمد و با او حرف می‌زد و مطالبی را می‌گفت و علی علیه السلام آن مطالب را می‌نوشت. که از این نوشته‌ها، کتاب فاطمه علیها السلام درست شده است. در این کتاب از حلال و حرام ذکر می‌شود و میان نیامده است ولی حوادث آینده در آن خبر داده شده است. «اهل البیت ص 220»

تعجب عمر از علم علی علیه السلام

روزی عمر که خلیفه بود از علی علیه السلام پرسید:

چگونه است که هر حکمی از احکام یا مسئله‌ای از مسائل از تو

پرسیده می‌شود، بدون معطلی جواب می‌دهی؟

حضرت دست خود را باز کرد و فرمود: دست من چند انگشت دارد؟

عمر گفت: پنج تا!

حضرت فرمود: چرا فکر نکردی؟

گفت: زیرا نیاز به فکر نبود و پنج انگشت در مقابل چشم من مشخص بود.

امام فرمود: تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مثل کف این دست

حاضر است. لذا در جواب سؤالات نیازی به فکر و تأمل ندارم. «شبهای پیشاور»

ده جزء علم نزد کیست؟

پیامبر خدا فرمود:

از ده جزء علمی که خدا آفریده است، نه جزء نزد علی است و یک جزء نزد باقی مردم! و بخدا قسم که او در یک جزء باقی هم شریک است. «از کعبه تا محراب»

تعداد مورچگان

ابوذر می گوید:

با علی ع از بیابانی عبور می کردیم که به جایی که تعداد بسیار زیادی مورچه در حرکت بودند، رسیدیم. من که از تعداد زیاد آنها تعجب کردم، گفتم: کسیکه تعداد اینها را بدانند بزرگ است!
امام فرمود: این حرف را نزن زیرا من تعداد آنها را می دانم. بلکه بگو: بزرگ است کسیکه اینها را خلق کرده است. «از کعبه تا محراب»

آشنایی به راههای آسمان

علی علیه السلام به مردم فرمود:

از من در مورد حوادثی که در زمین اتفاق می افتد، بپرسید که من می دانم
در کجای زمین چه فتنه‌ای واقع می گردد. و چه کسی در کجا کشته
می شود می میرد. از من در باره راههای آسمانها بپرسید که حقیقتاً من به راههای
آسمانها از راههای زمین عالمترم. «از کعبه تا محراب»

خبر رحلت جابر

روزی امام باقر علیه السلام به جابر فرمود:

وصیتهای خودت را بکن که بزودی بسوی پروردگار
خویش می روی! جابر گریست و گفت:
ای سرورم! شما از کجا می دانید؟
فرمود:

ای جابر! بخدا سوگند! خداوند علم آنچه در زمان گذشته واقع شده و آنچه
تا روز قیامت واقع می شود را به من عطا فرموده است.

علم امام صادق علیه السلام

محقق حلی در کتاب معتبر نوشته است که:

از امام صادق علیه السلام در زمینه علوم آنقدر منتشر شده است که عقلا به
حیرت می افتند. فقط یک نفر راوی از حضرت، سی هزار روایت از امام نقل
کرده است. همچنان که خود امام فرمود: ابان بن تغلب از من سی هزار حدیث
نقل کرده است.

همه چیز را می دانست!

ابراهیم بن عباس می گوید:

هرگز ندیدم که از امام رضا علیه السلام سؤالی بکنند و امام جوابش را

نداند. و ندیدم کسی از او نسبت به حوادث گذشته تا حال دانایتر باشد!

و مأمون خلیفه هر سؤالی از امام می کرد، امام جواب می داد.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته‌اند که وقتی امام جواد علیه السلام در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند. «منتهی الامال ج 2 ص 575»

عبادت اهل بیت علیهم السلام

چه کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنده تر و عابدتر که معرفت همه انسانها به خدا، در مقابل معرفت او جزئی بیش نیست و تنها او بود که حق نماز را اداء کرد و بعد از او امیر مؤمنان علیه السلام و امامان بعد از او.

1- نماز رسول خدا ﷺ

ام سلمه همسر پیامبر اسلام:

پیامبر شب بلند می شد و نماز می خواند و سپس به اندازه مدت نماز، می خوابید. دوباره بلند می شد و نماز می خواند. سپس به اندازه وقت نماز، می خوابید و مجدداً بلند می شد و...

حذیفه یمانی گفت:

شبی با پیامبر بودم، حضرت مشغول نماز شد و گفت:

الله اکبر و ذوالملکوت والجبروت والکبرياء والعظمة.

بعد (بعد از سوره حمد) حضرت، سوره بقره را خواند و به رکوع رفت. رکوعش

به اندازه ایستادنش طول کشید. در رکوع می فرمود:

سبحان ربی العظیم، سبحان ربی العظیم.

سپس سر از رکوع برداشت و ایستاد که مدتش به اندازه رکوع بود و می

فرمود:

لربی الحمد، لربی الحمد.

و به سجده رفت و سجده اش نیز باندازه قیامش طول کشید و می فرمود:

سبحان ربی الاعلی، سبحان ربی الاعلی.

سپس سر از سجده برداشت و می فرمود:

رب اغفر لی، رب اغفر لی.

سپس سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را

خواند. «زندگانی پیامبر اسلام»

عایشه همسر پیامبر گفت:

رسول خدا ﷺ شبها آنقدر برای نماز بلند می‌شد و می‌ایستاد که ساق
پایش آسیب دید. من به حضرت گفتم: چرا اینطور می‌کنید؟ درحالی‌که خدا
گناهان گذشته و آینده شما را آمرزید!
فرمود: آیا بندع شکرگزار نباشم؟ «اهل البیت ص 266»
عایشه گفت: پیامبر یک شب طولانی تا صبح ایستاده نماز می‌خواند و یک شب
طولانی تا صبح نشسته نماز می‌خواند. «اهل البیت ص 267»

2 - عبادت علی علیه السلام

روزی ابودرداء گفت:

ای مردم! به شما بگویم در میان اصحاب پیامبر، چه کسی ثروتش از همه کمتر، تقوایش بیشتر و کوشش در عبادت از همه بیشتر بود؟

گفتند: چه کسی؟

گفت: علی بن ابیطالب. «اهل البیت ص 218»

علی علیه السلام شبی هزار رکعت نماز می خواند. هفتادبار از خوف خدا غش کرد و پیشانی مبارکش از بسیاری سجده، پینه بسته بود.

در جنگ صفین در شب در حالیکه تیر از چپ و راست می آمد، سجاده انداخته و نماز می خواند. «از کعبه تا محراب»

3 - عبادت فاطمه عليها السلام

پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ :

ای سلمان! خدای تعالی چنان دل و جان و همه اعضای دخترم فاطمه را
از ایمان پر کرده است که خود را برای عبادت خدا از همه چیز فارغ نموده است.
و فرمود: بدن فاطمه در نماز از خوف خدا می لرزد. «فاطمه سرور زنان عالم»
علی عليه السلام : شب زفاف، فاطمه بمن گفت بیا تا صبح نماز بخوانیم.
امام حسن مجتبی عليه السلام می گوید:

شب جمعه دیدم که مادرم تا صبح مشغول عبادت و نماز است. گاهی در رکوع
و گاهی در سجود بود تا فجر طلوع کرد. «اهل البيت ص 270»
حسن بصری:

در میان این امت، از فاطمه عابدتر کسی نبوده است.

4 - عبادت امام حسن علیه السلام

نقل شده که:

هنگام وضو رنگ امام مجتبی علیه السلام دگرگون می شد و حالت وحشت زده به امام دست می داد. علت را می پرسیدند. می فرمود:
می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم.
هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامیکه بیاد قیامت می افتاد، ناله ای می کرد و بیهوش می شد.
هر که امام را ملاقات می کرد، می دید که به ذکر خدا مشغول است. و...

5 - عبادت امام حسین علیه السلام

وقتی که عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید، گفت:
بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز
بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند. «اهل البیت ص 270»
به امام سجاد علیه السلام گفتند:
چرا پدرت کم اولاد بود؟
گفت: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم شبانه روزی،
هزار رکعت نماز می خواند. «اهل البیت ص 270»

6 - عبادت امام سجاده علیه السلام

امام باقر علیه السلام می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی علیه السلام در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی، عبادت کند؟

آمده است که :

امام در نماز بودند که خانه آتش گرفت. امام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد. آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است.

کنیز امام سجاده علیه السلام :

من هیچگاه برای حضرت در روز غذای بردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم.

آمده است که:

وقتی امام سجاده علیه السلام در نماز به **(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ)** می رسید، آنقدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

امام شبها را تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آنقدر نماز می خواند که وقتی می خواست به بستر برود، نمی توانست ایستاده برود، بلکه مانند کودکی که تازه راه افتاده است، حرکت می کرد و خود را به بستر می رساند.

امام در ماه رمضان، جز دعا و تسبیح و استغفار، سخن دیگری نمی فرمود.

7 - عبادت امام باقر علیه السلام

پسرش امام صادق علیه السلام درباره او فرمود:

پدرم اکثراً به ذکر مشغول بود بطوری که وقتی با او به محلی می‌رفتیم صدای ذکرش را می‌شنیدم. با او هم غذا می‌شدیم و او ذکر می‌گفت. با مردم حرف می‌زد و ذکر می‌گفت و پیوسته زبانش به لاله الا الله مشغول بود. آمده است که :

امام در اکثر اوقات از خوف الهی گریه می‌کرد. روزی عده‌ای به درخانه امام آمدند و شنیدند که شخصی با زبان عبرانی مناجات کرده و گریه می‌کند. آنها هم به گریه افتادند. وقتی وارد اطاق امام شدند از حضرت پرسیدند: مناجاتی به زبان عبرانی از اطاق شما شنیدیم ولی کسی غیر از شما را نمی‌بینیم؟ فرمود: مناجات الیاس پیامبر بیاد آمد. ساعتی با مناجات او با خدا نجوا کردم. و به گریه افتادم.

غلام امام می‌گوید:

با امام به مکه می‌رفتیم. وقتی چشم حضرت به کعبه افتاد با صدای بلند گریه نمود. گفتم: آقا آهسته‌تر گریه کنید! مردم شمارا می‌بینند! فرمود: وای بر تو! آیا گریه نکنم که شاید خدا بخاطر گریه‌ام بر من رحمت نماید و در نزد او رستگار شوم؟

آنگاه امام طواف کرد و مشغول نماز شد و بعد از نماز دیدم که محل سجده حضرت از اشگ چشمش تر شده بود.

8 - عبادت امام صادق علیه السلام

مالک بن انس گفت:

حضرت از سه حال بیرون نبود. یا روزه بود و یا مشغول عبادت بود و یا به ذکر خدا مشغول بود. او از بزرگان عابد و از عظیم‌ترین زاهدان بود.

ابان بن تغلب گوید:

خدمت امام در حالیکه مشغول نماز بود، رسیدم. ذکرهای رکوع و سجده او را شمردم، از شصت بار بیشتر بود.

9 - عبادت امام کاظم علیه السلام

یکی از اصحاب روایت می‌کند که:

امام کاظم علیه السلام داخل مسجد پیامبر شد و به سجده رفت و از اول شب پیوسته می‌فرمود: «عَظُمَ الذَّنْبُ مِنِّ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنِّ عِنْدِكَ» یعنی گناه بنده‌ات بزرگ ولی بخشش تو زیبا تر است.

و این ذکر را مکرر تا صبح می‌فرمود.

عبدالله قزوینی گوید: روزی نزد فضل بن ربیع «زندانبان امام کاظم» که بالای پشت بام بود رفتم بمن گفت: بیا از این روزنه نگاه کن بین چه می‌بینی؟ نگاه کردم و گفتم: گویا پارچه‌ای روی زمین افتاده است.

گفت بیشتر دقت کن!

دوباره نگاه کردم و گفتم: گویا شخصی در حال سجده است!

گفت: او را می‌شناسی؟

گفتم: نه گفت: این مولایت موسی بن جعفر است. از زمانیکه او را زیر نظر دارم برنامه شبانه روزی او را این گونه دیدم که:

بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید در حال دعا است. بعد به سجده می‌رود و تا ظهر در سجده است. موقع ظهر بدون گرفتن وضو مشغول نماز میشود و من می‌فهمم که بخواب نرفته بوده است. بعد از نماز ظهر و عصر، دوباره به سجده می‌رود که تا مغرب طول می‌کشد. بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، افطار کرده و به سجده کوتاهی می‌رود. سپس مقدار کمی می‌خوابد و بعد بلند شده وضو می‌گیرد و تا صبح مشغول عبادت می‌شود.

10 - عبادت امام رضا علیه السلام

امام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید، مشغول ذکر می شد. سپس تا زمانی که خورشید بالا می آمد، به سجده می رفت.

در منزل امام، زنی مأمور بود تا زنها را برای نماز شب بیدار نماید.

امام هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخوایم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را نمی خوانم الا اینکه در باره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است.

اکثر شبها را احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را می خواند. و اکثر روزها روزه بود.

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت بگوش می رسید.

وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد.

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام.

بعد از نماز ظهر سر به سجده گذاشته صدبار می فرمود شکر الله و بعد از نماز

عصر سر به سجده گذاشته صدبار می فرمود حمداً لله

11 - عبادت امام عسگری علیه السلام

نقل شده که:

دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسگری کردند ولی بعد از مدتی هر دو نماز خوان و روزه گیر شدند. وقتی از آنها سؤال شد که چرا اینگونه شدید؟ گفتم چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها تا به صبح عبادت می کند و با کسی حرف نمی زند و هرگاه بما نگاه می کرد بدنمان می لرزید و حالی بما دست می داد که نمی توانستیم خودمان را کنترل کنیم.

مکارم اخلاق

اخلاق اهل بیت علیهم السلام آنقدر با عظمت است که خدا در قرآنش از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعریف کرده است و فرموده است:

(إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ) تو اخلاقت عظیم است.

در بردباری، صبر، بخشندگی و سخاوت، عفو و بخشش، شجاعت و فداکاری و ایثار، قناعت و زهد، راستگوئی، غیرت، عدالت و... کسی به پای آنان نمی‌رسد.

امام صادق علیه السلام اخلاق پیامبر را اینگونه معرفی کرده است:

از همه کس، حکیم تر و داناتر و بردبارتر و شجاعت‌تر و عادل‌تر بود. هرگز دستش به نامحرم نرسید و سخاوتمندترین مردم بود.

هرگز پولی نزد او نماند و بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد و بر زمین می‌خوابید و نعلین و لباس خود را پینه و وصله می‌کرد.

در خانه را خود می‌گشود و گوسفند را خود می‌دوشید و پای شتر را خود می‌بست و چون خدمتکار از گردانیدن آسیاب خسته می‌شد، خود می‌گرداند و آب وضو را بدست خود حاضر می‌کرد و پیوسته سرش در زیر بود و در حضور مردم تکیه نمی‌کرد و اهل و عیال خود را خدمت می‌کرد و هرگز آروغ نزد و هر که او را به مهمانی دعوت می‌کرد، قبول می‌نمود و زیاد نگاه به صورت مردم نمی‌کرد و هرگز برای دنیا به خشم نمی‌آمد و برای خدا غضب می‌کرد و گاه از گرسنگی سنگ به شکم می‌بست. هر چه (سرسفره) حاضر می‌کردند میل می‌کرد و انگشتر نقره در انگشت کوچک دست راست می‌نمود. خربزه را دوست داشت و هنگام وضو مسواک می‌نمود و ادب هر کس را رعایت می‌فرمود. و عذر هر که عذر می‌آورد

قبول می نمود و تبسم بسیار می کرد ولی هرگز صدای خنده اش بلند نمی شد، و هرگز کسی را دشنام نداد و هرگز خدمتکاران خود را نفرین نکرد و بد را بخوب جواب می داد و ابتدابه سلام و دست دادن می نمود و در هر مجلسی یاد خدامی کرد. «حیوة القلوب»

انس بن مالک درباره حضرت رسول ﷺ می گوید:

پیامبر به عیادت مریض می رفت. در تشییع جنازه شرکت می نمود و حتی دعوت یک غلام را قبول می کرد.

در جنگ خیبر در حالیکه بر الاغی سوار بود، به مردم حتی زنان و کودکان سلام می نمود.

من ده سال خدمتکار حضرت بودم، در این مدت همیشه بوی عطر حضرت به مشامم می رسید. بویی خوش تر از او به مشامم نرسیده است. وقتی با شخصی دست می داد تا او دستش را نمی کشید، حضرت دستش را نمی کشید. و تا او ایستاده بود، حضرت هم می ایستاد و هرگز در مقابل کسی، پایش را دراز ننمود. هرگاه شخصی را سه روز نمی دید، احوالش را جویامی شد. اگر می گفتند به سفر رفته است، برایش دعا می کرد و اگر می گفتند مریض است. به عیادتش می رفت. و اگر می گفتند در خانه است، بیدارش می رفت. «زندگانی پیامبر اسلام»

نقل شده است که:

ابوسفیان، چهار نفر از مشرکین را برای ترور پیامبر به مدینه فرستاد. مأموریت آنان توسط جبرئیل افشا شد و آنها دستگیر شدند. پیامبر فرمود اگر ایمان بیاورید آزاد می شوید والا کشته می شوید. آنها ایمان نیاوردند لذا یکی یکی آنها را می کشتند. وقتی خواستند چهارمی را بکشند، پیامبر فرمود او را آزاد کنید! آن

شخص پرسید که شما رفقای مراکشیتید. پس چرا مرا آزاد می‌کنید؟ حضرت فرمود: زیرا جبرئیل بمن خبر داد که تو دارای پنج خصلت خوب هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. یکی اینکه راستگو هستی. دوم اینکه شجاع می‌باشی. سوم اینکه سخاوتمندی. چهارم اینکه باغیرتی و پنجم اینکه قناعت‌داری.

او گفت: واقعا خدا و رسول این صفات را دوست دارند؟

حضرت فرمود: آری!

او با شنیدن این سخنان شهادتین را گفت و ایمان می‌آورد. «خوبیها و بدیها»

1 - شخصیت علی علیه السلام از زبان معاویه!

روزی عبدالله بن ابی محجن نزد معاویه رفت و گفت:

ای امیرمؤمنان! من از نزد مرد لکنت زبان و ترسو و بخیل، پسر ابوطالب می‌آیم!
معاویه گفت: تورا بخدا می‌دانی چه می‌گوئی؟ اما اینکه می‌گوئی او لکنت‌زبان
دارد! بخدا سوگند! که اگر همه زبانهای مردم یک زبان شود، زبان علی علیه السلام برای
جواب دادن به آن کافی است. و اینکه می‌گوئی ترسو است! پس مادرت به عزایت
بنشیند! آیا دیده‌ای کسی با علی بجنگد و جان سالم بیرون ببرد؟ و اما اینکه گفتی
بخیل است! بخدا سوگند! اگر علی دو انبار پر از طلا و گاه داشته باشد، طلا را قبل از
گاه صدقه می‌دهد!

عیدالله گفت: پس چرا با او می‌جنگی؟

گفت: برای خون عثمان! «فضائل الخمسة عن الصحاح الستة»

2 - دیدار راهب با علی علیه السلام

عمر سعد می گوید:

در راه صفین، علی علیه السلام در محلی بنام بلینح که در ساحل فرات بود، توقف کرد. در آنجا صومعه‌ای بود که راهبی از آن بیرون آمد و به حضور علی علیه السلام رسید و گفت:

ما کتابی که یاران عیسی علیه السلام آنرا نوشته‌اند، داریم که از اجدادمان به ارث برده‌ایم. می‌خواهی آنرا ببینی؟ فرمود: آری. راهب کتاب را آورد و شروع به خواندن نمود. از جمله مطالب آن، خبر دادن به بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اینکه مردی از امت او از ساحل فرات می‌گذرد که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. به حق فرمان می‌دهد و هیچ حکمی را واژگونه صادر نمی‌نماید. دنیا در نزدش، از خاکستری که در روز طوفانی بر آن بادبوزد، زبون‌تر است. و مرگ در نزدش، از آشامیدن آب برای شخص تشنه، آسانتر است. در خفا از خدا می‌ترسد و در آشکار برای خدا نصیحت می‌نماید. و در راه خدا از سرزنش سرزنش کننده‌ای بیم ندارد. هر که آن پیامبر را درک کند، اجر بهشت دارد و هر که آن بنده صالح را یاری کند، اگر کشته شود، شهید است، بود.

سپس راهب به علی علیه السلام گفت:

من همراه شما خواهم بود و از شما جدا نمی‌شوم تا آنچه بر سر تو آید، بر سر منم آید.

علی علیه السلام گریست و گفت: سپاس خداوندی را که من در پیشگاهش فراموش شده نیستم. سپاس پروردگار را که نام مرا در پیشگاه خود و در کتابهای بندگان برگزیده و نیکوکار، ثبت نموده است.

آن راهب همراه علی علیه السلام بود تا اینکه در جنگ صفین به شهادت رسید و علی علیه السلام بر جنازه اش نماز خواند و فرمود: این مرد از افراد خاندان من و اهل بیت علیهم السلام من است. «جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید»

3 - غذای علی علیه السلام

احنف بن قیس می گوید:

شبی مهمان معاویه بودم. وقتی سفره چیدند، آنقدر از شیرینی و ترشی و غذا آوردند که من متعجب شدم. غذاهای زیادی در سفره بود که من نام آنها را نمی دانستم و معاویه نام آنها را بمن می گفت. وقتی که معاویه از سفره خود تعریف می کرد، من به گریه افتادم. معاویه گفت: چرا گریه می کنی؟ گفتم بیادشبی که خدمت علی علیه السلام بودم، افتادم. موقع افطار که شد، امام فرمود که من نزدش بمانم. سپس کیسه ای مهر شده خواست. برایش آوردند. گفتم: چه چیزی است؟ فرمود: سویق جو! گفتم: از ترس اینکه از آن بردارند و یا بخاطر بخل بر آن مهر زدی؟

فرمود: خیر! بلکه از اینکه حسن و حسین آنرا باروغن مخلوط کنند، آن را مهر کرده ام.

گفتم: مگر حرام است؟ فرمود: نه. ولیکن برامان عادل واجب است که بقدر ضعیف ترین مردم، قسمت بردارند تا فقیر را از را بدر نبرد!

معاویه گفت: از شخصی یاد کردی که احدی نمی تواند فضیلت های او را انکار کند! «الفصول العلیة»

4 - زهد علی علیه السلام

نان جو که غذای علی علیه السلام بود، گاهی آنقدر خشک بود که امام آنرا با زانوان می شکستند و مصرف می نمودند. هرگز از نان جو هم سه روز پشت سرهم نخورد. لباس خود را آنقدر وصله می زد که می فرمود: از وصله کننده خجالت می کشم.

در ماه رمضان، امام در مسجد معتکف بود. عربی غریب که امام را نمی شناخت وارد مسجد شد و موقع افطار مهمان علی علیه السلام گردید. وقتی نان جو علی علیه السلام را دید سهم خود را به گوشه عمامه بست و از مسجد خارج شد و پس از پرس و جو در مورد اینکه کجا افطاری می دهند، او را به خانه امام حسن علیه السلام راهنمایی کردند. وارد خانه حضرت شد و بر سر سفره نشست و غذای خوب خورد. سپس به امام حسن علیه السلام گفت: در مسجد مرد غریبی است که جز این نان جو کوبیده، غذائی ندارد. دلم برایش سوخت. اجازه می دهید از این غذاها مقداری برایش ببرم که بخورد؟

در این موقع امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به گریه افتادند و گفتند: او پدرمان امیرالمؤمنین علیه السلام است که با دنیا و با نفسش مبارزه می کند. «از کعبه تا محراب»

5 - شجاعت علی عليه السلام

بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم احدی به شجاعت علی عليه السلام نمی‌رسد و شجاعت او از عجایب روزگار بوده است. ترس ذره‌ای در وجود او نبود و در سنین بین بیست تا بیست و پنج سالگی آن چنان بینی شجاعان عرب را بر خاک مالید که حتی ملائکه آسمانها هم از شجاعت او تعجب می‌نمودند.

ضربات او کشنده بود و کسیکه ضربه‌ای از علی عليه السلام می‌خورد دیگر زنده نمی‌ماند. اگر بر بالای شخص می‌زد، تا دندان‌ش را می‌شکافت و اگر بر کمر می‌زد او را دونیم می‌نمود.

او در هیچ جنگی زره نبست و می‌فرمود: من هیچگاه در جنگ فرار نکرده‌ام تا محتاج زره باشم.

ومی‌فرمود: هزار بار با شمشیر کشته شدن برایم بهتر از مردن در بستر است!
ابن ابی‌الحدید گوید:

پادشاهان فرنگ و روم صورت آن حضرت را در عبادتخانه‌های خود داشتند. و شمشیری را با خود حمایل می‌نمودند که نام او بر آن منقش بود و پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمشیرهای خود می‌کشیدند و برای پیروزی در جنگ، بر شمشیرهای آلب ارسلان و پسرش، ملک‌شاه سلجوقی، صورت آن حضرت منقش بود. «از کعبه تا محراب»

در جنگ احد، غلامی حبشی که هیکل بزرگی مانند گنبد و چشمانی سرخ و دهانی کف کرده داشت، از مسلمانان هم رزم می‌طلبید ولی کسی جرأت مبارزه با او را نداشت. اما علی عليه السلام در مقابل او قرار گرفت و ضربه‌ای بر او وارد کرد، که بدنش را دونیم نمود!

وهنگامیکه مسلمانان در اُحد فرار نمودند و پیامبر را تنها گذاشتند، علی علیه السلام یک تنه از حضرت محافظت می نمود و آنقدر شمشیر زد تا اینکه شمشیرش شکست و هفتاد جراحت بردنش وارد شد ولی دست از مقاومت برداشت.

در جنگ خندق هم در مقابل عمرو بن عبدود که او را با هزار سوار برابر می دانستند قرار گرفت و او را هم با ضربتی به هلاکت رساند.

در جنگ خیبر هم در مقابل مرحب خیبری قرار گرفت و او را کشت و دیگر قهرمانان یهود را از پای درآورد و وقتی بقیه به داخل قلعه فرار کردند و در قلعه را بستند، در قلعه را از جادو آورد و به عنوان سپر در دست گرفت و جنگید تا آنان را شکست داد.

و در جنگ حنین که همه فرار کردند و فقط ده نفر از مسلمانان باقی ماندند، علی علیه السلام راه بر پرچمدار مشرکین بنام ابو جردل بست و او را کشت و چند نفر از قبیله اوراهم کشت و نزدیک به چهل نفر از شجاعان آنان را هلاک کرد تا آنها شکست خوردند.

اینجاست که عمر می گوید: اگر شمشیر علی نبود، اسلام استقامت نمی یافت! «از کعبه تا محراب»

6 - شجاعت امام حسین علیه السلام

وقتیکه امام در کربلا یاران خود را از دست داد و همگی به شهادت رسیدند، نه تنها اثری از ترس در حضرت دیده نمی شد بلکه صورت مبارکش برافروخته تر و شاداب تر می شد.

امام بود و چند هزار نفر لشکر دشمن، ولی وقتیکه حمله می کرد دشمن مانند گوسفندانی که از مقابل شیر فرار می کردند از مقابل امام می گریختند. و هنگامیکه نتوانستند در جنگ تن به تن و جنگ با شمشیر بر امام پیروز شوند، صدای عمر سعد که فرمانده دشمن بود، بلند شد که می دانید این مرد کیست؟ او فرزند شیر خدا، علی علیه السلام است. باید او را سنگباران کنید و هجوم یک دفعه ای بر او ببرید! و تنها با حمله نا جوانمردانه توانستند امام را خسته و مجروح و سپس شهید بنمایند.

امامان مورد احضار ستمگران از بعد از شهادت علی علیه السلام، امامان مرتب مورد احضار ستمگران بنی امیه و بنی عباس قرار می گرفتند. و آنها را نیمه شب و وقت و بی وقت به کاخهایشان فرا می خواندند و تهدید می کردند ولی شنیده نشده که امامی از این برخوردها هراسان شده و یا ترسیده باشد.

بخشنده گی و سخاوت اهل بیت علیهم السلام چون اهل بیت علیهم السلام وابستگی مالی و وابستگی دنیوی نداشتند، بخشش مال برایشان بسیار آسان بود و از آن لذت می بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله اکثرا موقع خوردن غذا، در منزل خود را باز می گذاشتند تا اگر گرسنه ای آمد با او هم غذا شوند.

پیامبر بخشنده‌ترین افراد بود و نشد شخصی از
حضرت درخواست کمک کند ولی رسول خدا ﷺ جواب منفی دهد. بلکه اگر
داشتند، کمک می‌کردند و اگر نداشتند، می‌فرمود: اگر خدا بدهد بتو می‌بخشم.
عبدالله بن عمر: من کسی را از پیامبر بخشنده‌تر و با شجاعت‌تر
و پاکیزه‌تر ندیده‌ام. «زندگانی پیامبر اسلام»

7 - کمک در نیمه‌های شب

علی علیه السلام شبها مواد غذایی را در کیسه‌ای گذاشته و بردوش می‌گذاشتند و در منزل فقراء می‌بردند. در حالیکه آنها نمی‌دانستند که این مرد خیر کیست؟ حتی در جنگ شخصی از دشمنان به امام گفت که شمشیرت را بمن می‌بخشی؟ امام هم فوراً شمشیر خود را به او دادند.

آمده است که: مهمانی به خانه علی علیه السلام آمد و چون فقط به اندازه یک نفر غذا داشتند، امام سفره انداختند و به بهانه‌ای چراغ را خاموش کردند و لب‌ودهان خود را تکان می‌دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول خوردن است! «از کعبه تا محراب»

حضرت فاطمه علیها السلام از درآمد فدک، هشتاد هزار سکه طلا درآمد داشتند که همه را به فقراء می‌دادند و چیزی برای خود نمی‌گذاشتند. آن حضرت در شب عروسی، لباس نو خود را بخشیدند و با لباس کهنه به حجله رفتند.

آن بانو به اتفاق حسن و حسین و فضه، سه روز روزه نذری گرفتند و هر دفعه که می‌خواستند موقع افطار، غذا بخورند گرسنه‌ای به در خانه می‌آمد و آنان همه افطاری خود را به او می‌دادند و در این سه روز با آب افطار نمودند. «فاطمه سرور زنان عالم»

عربی نزد امام حسن علیه السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هر چه پول در خانه بود، آوردند. مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند! او گفت: مولایم! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای

شمارا بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می‌کنیم.

روزی کنیز امام حسین علیه السلام یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد. امام در مقابل او را آزاد فرمود.

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند. امام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟

گفت: پنج هزار درهم. امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند.

امام سجاد علیه السلام در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند.

وقتی امام روزه می‌گرفتند، دستور می‌دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می‌نمودند.

امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و...

بخشش‌ها و هدایای امام باقر علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود. و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی‌شد. و هرگز شنیده نشد که فقیری در خانه امام بیاید و جواب تحقیر آمیز بشنود بلکه به دستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می‌دادند. «منتهی الامال ج 2»

معلی بن خنیس می‌گوید:

دیدم که امام صادق علیه السلام با کیسه‌ای بردوش به جایی می‌رود. اجازه گرفتیم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا می‌گذاشت. من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هرچه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می‌نمودیم. «منتهی الامال ج 2 ص 244»

ابوجعفر ختعمی گوید:

امام صادق علیه السلام کیسه‌ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است.

منهم آن را به شخصی که امام معرفی کرده بود دادم. او گفت: خدا جزای خیر به این کسیکه همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی‌کند! «منتهی الامال ج 2 ص 244»

کیسه‌های هدیه امام کاظم علیه السلام از بس زیاد بود، مثل زدن بود. امام شبها زنبیل را از غذا و پول پر می‌کردند و بطور ناشناس برای فقیران می‌بردند. آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند.

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم علیه السلام در کاخ او بنشینند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند.

هر که می‌آمد هدیه‌ای هم می‌آورد. پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم. ولی جدم در مصیبت جدشما چند بیت سروده است که آنها را تقدیم می‌کنم. سپس ابیاتی را خواند. امام فرمود: هدیه تورا قبول کردم. بنشین! خدا به تو برکت بدهد. سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آنها را به امام واگذار کرد.

امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند. «منتهی الامال ج 2 ص 340»

هرگاه برای امام رضا علیه السلام سفره می انداختند، امام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند: «فلا اقتحم العقبة» یعنی کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند. «منتهی الامال ج 2 ص 463»

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده ام. شما بمن قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی شان رفتند و سپس در حالیکه در دستشان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم. امام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی.

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند. یک نفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادید و صورت خود را از او پوشانیدید؟ فرمود: بخاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او ببینم. «منتهی الامال ج 2 ص 466»
امام رضا علیه السلام در روز عرفه، تمام دارائی خود را بخشیدند. وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است. و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر ن شمار! «ستارگان درخشان ج 10 ص 19»

روزی شخصی نزد امام هادی علیه السلام رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد.

امام به او فرمود: من کاری را می خواهم که تو انجام دهی و تورا قسم می دهم که امتناع نکنی!

گفت: امتناع نخواهم کرد.

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است. سپس به او گفتند وقتی عده‌ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه!

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد. «ستارگان درخشان ج 12 ص 35»

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد حضرت رفتیم. پدرم می‌گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا با دو بیست درهم لباس بخرم و دو بیست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم. من هم در دل خود گفتم ای کاش امام به من سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم.

ما خدمت امام مشرف شدیم و سپس با امام خدا حافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دو بیست درهم برای لباس و دو بیست درهم برای طلبکارها و صد درهم برای خودت! و کیسه‌ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ و صد درهم برای لباس و صد درهم برای سایر مخارج! «ستارگان درخشان ج 13 ص 18»

ابو هاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسگری علیه السلام بصورت سواره جائی می‌رفتیم. من در دل با خود می‌گفتم: موقع پرداخت قرض‌هایم رسیده و من پولی برای پرداخت ندارم و نمی‌دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می‌کند. سپس همانطور که سواره بود خم شد و با تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و دیدم تکه‌ای طلا است. آنرا برداشتم و سوار شدم. و با خود گفتم: قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم!

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می‌کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم.

دوباره بخشش‌های امام عصر (عج) داستانهای عجیبی در تاریخ ذکر شده که چگونه امام به مقروضین و نیازمندان کمک می‌کنند که در کتب تاریخ و معجزات و کرامات امام عصر علیه السلام از آنها یاد شده است.

بردباری و صبر و تواضع اهل بیت علیهم السلام

اهلیت از همه بردبارتر و صبورتر و خوش اخلاق تر بودند.

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم. یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟

یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیربه منزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم. وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه! هنوز چیزی نخورده اند. من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخوهد، من چه کنم؟ اما گویا پیامبر می دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند! «زندگانی پیامبر اسلام»

آمده است که یک نفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست. حضرت فرمود الان چیزی ندارم. یهودی گفت منم شماراها نمی کنم تا طلب مرا بدهید!

پیامبر فرمود: پس منم با تو اینجامی نشینم. پیامبر با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد. مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد. حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می خواهید؟ گفتند: او شمارا حبس کرده است! فرمود: خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم کنم!

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که ببینم اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می‌باشد یا خیر! زیرا در آنجا خدا فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش به مدینه است. او خشن و فریاد زنده نیست. ناسزا نمی‌گوید!

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و نبوت شما می‌دهم و این مالم را در اختیار شما قرار می‌دهم که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می‌نمایم. «ستارگان درخشان ج 1 ص 24»

1 - خنده و ترس

صعصعة بن صوحان در وصف علی عليه السلام می گوید:

علی عليه السلام در میان ما که بود، یکی از ما بود. به هر طرف که او را دعوت می کردیم، می آمد و هر چه می گفتیم، می شنید و هر جا که می گفتیم، می نشست. با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسی که با شمشیر بالای سر او ایستاده و می خواهد گردنش را بزند. «منتهی الامال ج 1 ص 290»

2 - جواب ناسزا

روزی یک نفر یهودی سر راه امام حسن علیه السلام را گرفت و به حضرت ناسزاهای زیادی گفت. تا زمانیکه آن مرد حرف می زد، امام ساکت بود. وقتیکه او ساکت شد، امام به او سلام کرد و خنده نمود و فرمود: ای پیرمرد! گمان می کنم غریب هستی و امر بر تو مشتبه شده است. اگر چیزی از ما می خواهی به تو می دهیم و اگر درخواست ارشاد و هدایت کنی تو را ارشاد می کنیم و اگر گرسنه باشی تو را سیر می نمائیم و اگر بی لباس هستی، به تو لباس می دهیم و اگر محتاج می باشی، تو را بی نیاز می کنیم و اگر حاجتی داری حاجت تو را بر آورده می نمائیم و اگر به خانه ما بیائی تو را مهمان می کنیم و ...

وقتی مرد شامی این برخورد را از حضرت دید، به گریه افتاد و گفت: من شهادت می دهم که تو خلیفه خدا در زمینی. «منتهی الامال ج 1 ص 417»

3- آزادی در مقابل شکستن سر امام!

نقل شده که کنیز امام در حالیکه می خواست آب بریزد، آفتابه از دستش بر سر امام افتاد و سر امام شکست.

امام به او نگاهی کرد و گفت: *والکاظمین الغیظ! والعافین عن الناس! امام فرمود: تورا بخشیدم. او گفت: والله یحبّ المحسنین! امام فرمود: تو در راه خدا آزادی.* «ستارگان درخشان ج 6 ص 33»

4 - عفو در مقابل دشنام!

یکی از بستگان امام سجاد علیه السلام در حضور اصحاب به حضرت اهانت‌هایی نمود. ولی امام به او جوابی نداد. وقتی او رفت، امام به اصحاب فرمود: شنیدید که این شخص چه حرف‌هایی زد. حال برویم تا جواب او را بدهم. در این حال امام آیات «والکاظمین الغیظ. والعافین عن الناس. واللّه یحبّ المحسنین» را تلاوت می‌نمود. اصحاب فهمیدند که امام با او تندی نخواهد کرد. وقتی بدر خانه او رفتند، امام در خانه او را زدند. او بیرون آمد و امام فرمود: شما آمدید و در حضور اینها این حرف‌ها را زدی! اگر راست گفته باشی، خدا مرا بیامرزد! و اگر دروغ گفته باشی، خدا تو را بیامرزد!

او گفت: من به این حرف‌ها سزاوارترم و از امام عذرخواهی نمود. «ستارگان درخشان ج 6 ص 28»

5 - هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می‌گرفت و به اهل بیت علیهم السلام اهانتها می‌نمود و هرگاه اصحاب امام می‌خواستند به او آسیبی برسانند، امام مانع می‌شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود.

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار بر الاغ به مزرعه او رفتند. او وقتی دید که امام بطرف او می‌آید صدا زد که من راضی نیستم در زمینهایم راه بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته‌ای و چقدر می‌خواهی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند.

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند. او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می‌گفتند که بدترین آدم کیست؟ شماره معرفی می‌کردم. ولی اکنون اگر از من بپرسند که بهترین شخص کیست؟ شماره معرفی می‌نمایم. «منتهی الامال ج 2»

6 - حالات امام رضا علیه السلام

یاسر خادم امام رضا علیه السلام می گوید که:

هر وقت امام رضا علیه السلام سرسفره می نشست، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می کرد. خواه کوچک و خواه بزرگ حتی آن کسیکه سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسیکه حجامت می نمود نیز سرسفره حضرت بود.

امام بما فرموده بود که:

اگر مشغول غذا خوردن بودید بلند شوید حتی اگر من بالای سر شما ایستاده باشم. لذا اگر امام کسی را صدا می زد و می گفتند دارد غذا می خورد، امام می فرمود: پس بگذارید غذایش تمام شود. «ستارگان درخشان ج 10 ص 35»

معجزات و کرامات اهل بیت علیهم السلام

کارهای خارق العاده‌ای که اهل بیت علیهم السلام انجام می‌دادند فقط در حدّ توان
انبیاء بود و گاهی معجزاتی داشتند که دیگر انبیاء مثل آن را نداشتند مثل
برگشتن خورشید بعد از غروب کردن، چند قسمت کردن ماه و...

1 - زنده شدن دو کودک

سربریده‌روزی یکی از انصار پیامبر را به منزلش دعوت نمود. برای میهمانی یک بزغاله‌ای را سربریدند و میزبان به مسجد نزد پیامبر ﷺ رفت. دوتا از نوجوانهای این مرد، وقتی سربریدن بزغاله را دیدند، یکی به دیگری گفت بیا تا منمهم تو را سربریم! اوهم قبول کرد و پسر دیگر سراورا ذبح کرد! درهمین موقع مادرشان متوجه شد و فریادی کشید! کودک قاتل از ترس به بالای پشت بام رفت ولی از آنجا پرتاپ شد و مرد!

مادرشان جسد این دو را پنهان نمود و به شوهرش چیزی نگفت. وقتی پیامبر آمد و برای او سفره انداختند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا رسول الله! از آنها بخواه تا فرزندانشان را سرسفره دعوت کنند! پیامبر این مطلب را از آنان خواست و پدر هم سراغ بچه هایش را از مادرشان گرفت ولی او گفت که جائی رفته‌اند و الان نیستند. با اصرار پیامبر و پدر دو کودک، زن ماجرای کشته شدن فرزندانشان را تعریف کرد.

حضرت دستورداد که جسد آنان را بیاورند. وقتی آوردند، پیامبر دعا کرد و هر دو زنده و سالم شدند و سرسفره نشستند. «منتهی الامال ج 1 ص 78»

2 - سالم شدن چشم معیوب!

چشم قتاده در جنگ احد بر اثر زخمی از حدقه بیرون آمد. او چشمش را در دست گرفت و نزد پیامبر آمد و گفت: زنی زیبا دارم که هم من او را دوست دارم و هم او مرا دوست دارد. و نمی خواهم مرا اینگونه ببیند!

پیامبر چشم او را در جایش گذاشت و فرمود: خدایا! بر او زیبایی ببوشان!

چشم قتاده سالم شد و از روز اولش بهتر.

چشم دیگرش گاهی درد می گرفت ولی این چشم هیچگاه دیگر دچار ناراحتی نشد.

روزی یکی از پسرانش نزد عمر بن عبدالعزیز رفت. عمر گفت: این شخص کیست؟ او گفت:

انا بن الذی سالت علی الخدّ عینه فردتّ بکفّ المصطفیٰ احسن الردّ
فعدت کما کانت لاول مرّة فیا حُسن ما عین ویا حُسن ماردّ
یعنی: من پسر کسی هستم که چشمش به گونه اش آویزان شد! ولی بدست پیامبر در جایش قرار گرفت و مثل اولش شد. پس چه خوب چشمی شد و چه خوب شخصی بود پیامبر! «منتهی الامال ج 1 ص 81»

3 - حفظ کلّ قرآن در یک لحظه

به زاذان گفتند: تو قرآن را زیبا تلاوت می‌کن! این قرائت از که است؟
خنده‌ای کرد و گفت: روزی در حالیکه من آواز می‌خواندم، علی علیه السلام از کنارم رد می‌شد. امام از صدای زیبای من تعجب کرد و فرمود: ای زاذان! چرا قرآن نمی‌خوانی؟ گفتم: ای امیرمؤمنان! چگونه قرآن بخوانم در حالیکه چند سوره فقط به اندازه‌ای که در نمازم نیاز دارم، بیشتر حفظ نیستم!
امام بمن نزدیک شد و در گوشم جملاتی نامفهوم فرمود. سپس در دهانم دعائی خواند. هنوز امام از من دور نشده بود که متوجه شدم همه قرآن را با اعراب و همزه‌اش حفظ شده‌ام. و از آن موقع تاکنون نیازی به سؤال کردن درباره قرآن پیدا نکرده‌ام. «بحارج 41 ص 195»

4 - زنده شدن سام!

در زمان پیامبر ﷺ عده‌ای از یمن نزد حضرت آمدند و گفتند:
ما باقیمانده ملت‌های گذشته از آل نوح علیهم‌السلام هستیم. حضرت سام علیه‌السلام
که جانشین نوح علیه‌السلام بوده است در کتابش آورده که هر پیامبری
جانشینی دارد. جانشین شما کیست؟ پیامبر به علی علیه‌السلام اشاره کرد.
گفتند اگر از او معجزه‌ای بخواهیم می‌تواند انجام دهد؟
فرمود، با اذن الهی آری! سپس حضرت به علی علیه‌السلام فرمود با آنان به
مسجد برو و پایت را به زمین نزدیک محراب بزن!
علی علیه‌السلام همراه آنان به مسجد رفت و دو رکعت نماز خواند و سپس پایش
را بر زمین نزدیک محراب زد. ناگاه زمین باز شد و تابوتی ظاهر گشت و از
میان تابوت، پیامبری که صورتش مثل ماه می‌درخشید و خاک از سر
و صورتش می‌تکاند و ریش بلندی داشت، بیرون آمد و گفت:
اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله سيد المرسلين و انك على وصي
محمد سيد الوصيين وانا سام بن نوح!
در این موقع آنان کتابهای خود را باز کردند تا قیافه سام را با آنچه در
کتاب آمده مطابق دیدند.
آنها گفتند: ای سام! ما خواستار خواندن سوره‌ای از کتاب نوح علیه‌السلام هستیم!
سام شروع به خواندن سوره‌ای کرد و سپس بر علی علیه‌السلام سلام کرد و در تابوت
خوابید و زمین برهم آمد و مثل سابق شد.
آنها با دیدن این معجزه گفتند: تنها دین در نزد خدا
اسلام است. «بخارج 41 ص 212»

5 - عروسی یهودیان!

یهودیان هنگام برپائی یکی از مراسمات عروسی خود، نزد پیامبر آمدند و درخواست کردند که اجازه دهد حضرت فاطمه علیها السلام هم در عروسی آنان حضور یابد و قصدشان این بود که فاطمه علیها السلام بالباسهای کهنه خود در مقابل لباسهای پرزرق و برق زنان یهودی تحقیر شود!

پیامبر اجازه او را به علی علیه السلام موکول کرد و علی علیه السلام اجازه اد. در این حین جبرئیل نازل شد و لباسهایی از بهشت برای فاطمه علیها السلام آورد. وقتی فاطمه علیها السلام با این لباسها در عروسی حاضر شد، چنان زنان یهودی را شگفت زده کرد که در مقابل فاطمه علیها السلام به سجده افتادند! و زمین زیر پای او را می بوسیدند! وعده ای از آنان در آن شب مسلمان شدند. «بخارج 43 ص 30»

6 - کعبه در هوا

از زیدبن ارقم نقل شده که:

در مسجد الحرام نزد امام حسن مجتبی علیه السلام رسیدم و از حضرت تقاضا کردم معجزه‌ای بمن نشان بدهد تا برای مردم کوفه نقل کنم.

امام دعائی خواند. ناگاه کعبه در هوا بلند شد!

عده‌ای از مردم با دیدن این صحنه می‌گفتند: «عجوبه است! و بعضی آن را سحر می‌خواندند.

در این موقع عده‌ای در زیر کعبه رفتند. سپس حضرت آنرا بحال

خود برگرداند. «حدیقة الشیعة»

7 - نشان دادن علی علیه السلام بعد از شهادت

بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، عده‌ای نزد امام حسن علیه السلام آمدند و درخواست کردند که: از آن معجزاتی که پدرت داشت، توهم یکی بما نشان بده!
امام فرمود: آنگاه ایمان می‌آورید؟
گفتند: آری! بخدا سوگند ایمان می‌آوریم.
حضرت گوشه پرده را کنار زدند. ناگاه مردم مشاهده کردند که علی علیه السلام در آنجا نشسته است.

امام فرمود: این شخص را می‌شناسید؟
گفتند: آری این امیرمؤمنان علی علیه السلام است. ماهمگی شهادت می‌دهیم که توحجت برحق خدائی و تو بعد از علی علیه السلام امام هستی. همانطور که بعد از رحلت پیامبر، علی علیه السلام او را در مسجد قبا به ابوبکر نشان داد، توهم امیرمؤمنان را بما نشان دادی.

امام فرمود: مگر سخن خدا را در قرآن نخوانده‌اید که می‌فرماید:
(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ)
(بقره 154)

وقتی که شهداء این مقام را داشته باشند که بعد از شهادت زنده باشند، درباره‌ما چه می‌توانید بگوئید؟

همگی گفتند: ای فرزند رسول خدا! ما ایمان آوردیم و تورا تصدیق می‌کنیم. «بحار ج 43»

8 - زنده شدن پیرزن!

یحیی بن امّ الطویل می گوید:

ما نزد امام حسین علیه السلام بودیم که جوانی گریه کنان نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت:

مادرم از دنیا رفته ولی وصیتی نکرده است. فقط گفته است که در مورد اموالش به نظر شما عمل کنیم.

امام فرمود: بلند شوید تا بخانه او برویم.

ما هم با امام بخانه پیرزن رفتیم. وقتی داخل خانه آن زن شدیم، امام از خدا خواستند تا او را زنده کند تا وصیت خود را انجام دهد.

ناگاه پیرزن زنده شد و بلند شد و نشست و شهادتین را بر زبان جاری کرد. سپس به امام گفت: ای مولایم! داخل اطاق شوید و هر دستوری دارید بمن بفرمائید.

امام داخل اطاق شدند و به او فرمودند: خداوند تورا رحمت کند. وصیتهای خود را بکن!

او گفت: ای فرزند رسول خدا! من مقداری ثروت دارم که در فلان جا

گذاشته‌ام و یکسومش در اختیار شما است تا به شیعیان بدهی و دوسو دیگر

مال پسر من باشد بشرط اینکه از دوستان شما باشد. و اگر با شما اهلیت علیه السلام

مخالفت کرد این دوسوم را هم شما بردارید و او حقی ندارد. سپس از امام

درخواست کرد که بعد از مردن برای او نماز بخواند و کارهای بعد از مرگش را امام

انجام دهد. این سخنان را گفت و مُرد. «بحار ج 44 ص 181»

9 - باحال جنابت پیش امام رفت!

عربی برای آزمایش امامت امام حسین علیه السلام به مدینه رفت و دربین راه با خود استمناء نمود و با آن حال نزد امام رفت!
وقتی داخل اطاق امام شد، حضرت فرمود: ای اعرابی! آیا حیا نمی‌کنی که باحال جنابت نزد امامت می‌آیی؟

سپس فرمود:

شما عربهارسمتان است که وقتی می‌خواهید نزد شخصی بروید با خود استمناء کنید؟

عرب گفت: آنچه که می‌خواستم، یافتم. سپس بیرون رفت و غسل نمود و خدمت امام برگشت و آنچه در دل داشت از حضرت سؤال کرد. «بحارج 43 ص 181»

10 - حجر الاسود به صدا درآمد!

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، محمد بن حنفیه که برادر امام حسین علیه السلام بودند نزد امام سجاد علیه السلام رفت و گفت:

ای برادرزادام! می دانی که پیامبر، علی علیه السلام را وصی خود قرار داد و علی علیه السلام هم امام حسن علیه السلام را وصی خود قرار داد. حال که پدرت به شهادت رسیده است، جانشین خود را مشخص نکرده و چون من عموی تو و پسر امیر المؤمنین علیه السلام هستم و از تو بزرگتر می باشم! پس در مورد امامت با من نزاع نکن و مرا امام بدان!!

امام سجاد علیه السلام فرمود: ای عمو! از خدا بترس و دنبال آنچه که سزاوار آن نیستی نرو و من تو را از اینکه جزء جاهلان باشی، برحذر می دانم!

ای عمو! پدرم صلوات الله علیه قبل از اینکه به کربلا بیاید به من وصیت کرد و یک ساعت قبل از شهادت با من در امر امامت عهد و پیمان بست. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در نزد من است. پس دنبال این امر نگرد که می ترسم عمرت کوتاه شود و در احوالت آشوب و اختلال روی دهد! خداوند متعال امتناع دارد که امامت را جز در نسل حسین علیه السلام قرار دهد و اگر می خواهی به این امر یقین کنی بیا باهم نزد حجر الاسود برویم تا از او نظر بخواهیم و حقیقت امر را از او جویا شویم.

محمد قبول کرد و با امام نزد حجر رفتند.

امام به محمد فرمود: اول تو در پیشگاه خدا تضرع کن از او بخواه تا حجر با تو صحبت کند. سپس حقیقت را از حجر بیس!

محمد شروع به مناجات کرد و خدا را صدا زد! اولی سخنی از حجر نشنید!

امام فرمود: ای عمو! اگر تو جانشین امام حسین علیه السلام بودی حجر با تو حرف می زد و جواب تو را می داد.

محمد گفت: ای برادرزاده! حال تو حجر را صدا بزنی و از او سؤال کن!
امام دعا کرد و فرمود:

ای حجر! بحق خداوندی که عهد و میثاق تمام پیامبران و اوصیاء و تمامی مردم را در تو قرار داده قسم می دهم که بگوئی بعد از حسین بن علی علیه السلام چه کسی امام است؟

ناگاه حجر الاسود چنان تکانی خورد که گویا می خواست از جای خودکنده شود و بزبان عربی به امام سجاد علیه السلام گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام مخصوص تو است.

محمد پای حضرت را بوسید و گفت: اعتراف می کنم که امامت حق شمامی باشد. «منتهی الامال ج 2 ص 230»

11 - باران ناگهانی!

ثابت بنانی می گوید:

یکسال با عده‌ای از عبادت‌کنندگان بصره از قبیل ایوب سجستانی، صالح مرّی، عتبه الغلام و حبيب بن دینار به مکه رفتیم. در مکه به علت نیامدن باران، آب کمیاب بود. ما تصمیم گرفتیم از خدا بخواهیم که باران بفرستد! لذا کنار کعبه رفتیم و از خدای رؤف درخواست باران کردیم. ولی اثری از اجابت ندیدیم!

در این موقع جوانی بطرف ما آمد و فرمود:

ای مال بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مرّی! ای...! اما

گفتیم: لیبیک!

فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که خدا او را دوست بدارد؟ گفتیم: از ما دعا

کردن و از خدا اجابت نمودن!

فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما یک نفر بود که خدا او را

دوست داشت، دعای او را مستجاب می‌نمود.

آنگاه حضرت وارد کعبه شد و سر به سجده نهاد و فرمود: ای خدای من! بحق آن

محبتی که بمن داری، این مردم را بوسیله باران سیراب کن!

هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری نمایان شد و باران زیادی آمد.

ثابت می‌گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند که او علی بن

الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است. «ستارگان درخشان ج 6 ص 16»

12 - خبر داشتن از کار پنهانی!

ابو الصباح کنانی گوید:

روزی بدر خانه امام باقر علیه السلام رفتم. وقتی در زدم، کنیز امام در را باز کرد. من دست خود را بر پستانهای او زدم و گفتم: به مولای خود بگو که فلانی اجاز شرفیابی می خواهد!

ناگاه صدای امام از اطاقش بلند شد که: اُدخل! لا اُمَّ لک! من داخل اطاق شدم. و به امام عرض کردم که: این حرکت من از روی شهوت نبود بلکه می خواستم شما را آزمایش نمایم!

امام فرمود: راست گفتی! اگر گمان می کنید که این دیوارها مانع دیدن مامی شوند، همانطور که مانع دیدن شما می شوند، پس چه فرقی بین ما و شما است. پرهیز از اینکه دوباره اینکار را انجام دهی! «منتهی الامال ج 2 ص 101»

13 - جابر و ملکوت آسمانها

جابر بن یزید جُعی می گوید:

از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: مراد از ملکوت آسمان و زمین که به حضرت ابراهیم علیه السلام نشان دادند، همانطور که در قرآن آمده که «وَنُورِ ابراهیم ملکوت السموات والارض» چیست؟
امام دست مبارک خود را بطرف آسمان برداشت و فرمود: بمن نگاه کن! چه می بینی؟

من دیدم که نوری از دست امام بطرف آسمان امتداد داشت، بطوریکه چشمها را خیره می کرد. امام فرمود: ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان و زمین را چنین دید. سپس امام دست مرا گرفت و به داخل اطاقی برد و لباس خود را عوض نمود و فرمود: چشم خود را ببند! من بستم. امام فرمود: می دانی کجاهستی؟ گفتم: نه! فرمود: در آن ظلمتی که ذوالقرنین از آنجا عبور کرد.

گفتم: اجازه می دهید چشمم را باز کنم؟ فرمود: باز کن ولی چیزی نمی بینی! من باز کردم ولی آنقدر تاریک بود که حتی جای پای خود را نمی دیدم. سپس با امام مقداری راه رفتیم. فرمود: می دانی کجاهستی؟ گفتم: نه! فرمود: بر سر آن چشمه ای که خضر از آن آب حیات خورد! بعد امام مرا از عالمی به عالم دیگر می برد تا پنج عالم را طی کردیم.

امام فرمود: ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمان و زمین را که دوازده عالم است این چنین دید که تو دیدی! وهر امامی بیاید در یکی از این عالها ساکن شود تا اینکه قائم علیه السلام ظهور کند. بعد فرمود: چشمانت را ببند و باز کن! وقتی بستم و باز کردم، خود را در خانه امام دیدم. امام باز لباس خود را عوض کرد. «حدیقة الشیعة»

14 - جسارت به مادر

ابامهزم گوید:

شبی از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص شدم و به همراه مادرم به خانه ام در مدینه می رفتیم. در بین راه با مادرم مشاجره کردم و من به او تندی نمودم! روز بعد وقتی خدمت امام رفتم، امام فرمود: ای ابامهزم! بین تو و مادرت چه پیش آمد؟ آیا شب گذشته به او تندی نمودی؟ آیا نمی دانی که شکمش محل سکونت تو و دامنش محل استراحت تو و سینه اش ظرف نوشیدنی تو بوده است؟
گفتم: آری!

فرمود: هیچگاه براو تندی نکن! «بحارج 4 ص 72»

15 - زنده شدن پرندگان ذبح شده!

یونس بن ظبیان می گوید:

باعده زیادی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که شخصی سؤال کرد: یابن رسول الله! پرندگانی که در قرآن آمده، در آن جائیکه خطاب به ابراهیم علیه السلام فرموده است: (**خُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اليك ثم اجعل علي كل جيلٍ منهن جزءاً**) یعنی: چهار پرنده را ذبح کرده و گوشتشان را باهم مخلوط کرده و هر قسمتی را بر سرکوهی بگذار!

آیا از یک نوع بودند یا باهم فرق داشتند؟

امام فرمود: می خواهید مثل آن معجزه را به شما نشان بدهم؟ همه گفتیم: آری! امام دستور داد که طاوس و باز و کبوتر و کلاغی را آوردند و آنها را ذبح کردند و باهم مخلوط کرده، در چهار طرف اطاق گذاشتند. سپس امام ابتدا طاوس را صدازدند! ناگاه اجزایش از چهار گوشه جدا شده و بهم پیوستند و زنده شد. سپس کلاغ و دوتای دیگر را زنده کرد. «حدیقة الشیعة»

16 - مرگ زندانبان!

زمانیکه امام موسی کاظم علیه السلام در زندان هارون بودند، دونفر از علمای سنی که از شاگردان ابوحنیفه بودند بنامهای ابویوسف و محمد بن الحسن به زندان رفته و قصد داشتند که به زعم خود با مباحثاتی امام را به مذهب خود متمایل کنند!

وقتی خدمت امام رسیدند، زندانبان حضرت به امام گفت: نوبت من تمام شده و من می‌روم و فردا می‌آیم. اگر کاری داری بگوئی وقتی فردا می‌آیم، برای شما انجام دهم؟

امام فرمود: کاری ندارم!

وقتی زندانبان رفت، امام به آن دو عالم سنی فرمود: از این مرد تعجب نمی‌کنید که امشب خواهد مُرد، آنوقت می‌گوید اگر کاری دارید بگوئید فردا برای شما انجام دهم؟

آن دو باهم گفتند: ما آمده بودیم تا از او مسائل واجب و مستحب را بپرسیم ولی او از غیب خبر می‌دهد!

پس با امام خدا حافظی کرده و از زندان بیرون آمدند و برای اینکه صحّت حرف امام را بفهمند شخصی را مأمور کردند تا به در خانه زندانبان رفته و برای آنان خبر بیاورد.

آن شخص بدر خانه زندانبان رفت و آنجا نشست. وقتی شب از نیمه گذشت، ناگاه از خانه اش صدای گریه و فریاد شنیده شد. در خانه را زد و پرسید که چه شده است؟ گفتند: صاحبخانه بدون اینکه مریضی قبلی داشته باشد، سگته کرده است و از دنیا رفته است!

او جریان را به آن دو عالم سنّی خیر داد. آنان مجدداً نزد امام رفته و گفتند این علم را از کجا یاد گرفته‌اید؟

امام فرمود: این دانش از آن علومی است که رسول خدا ﷺ به علی مرتضیٰ علیّه السلام یاد داده است و از علومی نیست که کسبی باشد. «حدیقة الشیعة»

17 - بی بی شطیطة

شیعیان نیشابور شخصی بنام محمد بن علی را انتخاب کرده و امانتهایی شامل سه هزار سکه طلا و پنجاه هزار سکه نقره و مقداری پارچه و دفتری مهر و موم شده شامل هفتاد سؤال که در هر ورقی یک سؤال نوشته شده بود به او دادند تا به امام بعد از امام صادق علیه السلام که در آن زمان هنوز مشخص نبود، بدهد. و جواب سؤالات را بگیرد.

همچنین زنی بنام شطیطة یک درهم و یک ژاکت به محمد بن علی داد تا به امام برساند. و گفت: این را به امام بده اگر چه کم است زیرا از فرستادن حق اگر چه کم باشد نباید حیا کرد!

محمد بن علی با جریاناتی خود را به امام کاظم علیه السلام رساند. و امام جواب سؤالات را بدون اینکه مهر و موم آنها باز شود، دادند. اما اموال را قبول نکردند، و فرمودند: درهم شطیطة و ژاکت او را بیاور! وقتی آورد، امام آنها را برداشت و فرمود: خدا از حق حیا نمی کند اگر چه کم باشد. ای ابو جعفر! سلام مرا به شطیطة برسان و این کیسه را که چهل درهم در آنست به او بده و بگو که من قسمتی از کفنه‌های خودم را که پنبه‌اش از روستای خودمان، قریه صیدا که قریه فاطمه زهرا علیها السلام است و خواهرم حکیمه آنرا رسته است است برای تو فرستادم و بدان که از زمان وصول اینها، نوزده روز دیگر زنده هستی. شانزده درهم را خرج خودت کن و بقیه را بعنوان صدقه و کارهای لازم دیگر قرار بده! و من برای خواندن نماز بریدن تومی آیم.

سپس امام فرمود: ای ابو جعفر! اگر مرا بر بالین شطیطة دیدی به کسی اطلاع نده! که برایش بهتر است و این اموال را به صاحبانشان برگردان...

محمد بن علی بعد از این ملاقات به نیشابور برگشت و دید اشخاصی که امام
اموال آنان را برگردانده همه پیرو عبدالله افطح برادر امام کاظم علیه السلام شده‌اند و فقط
شیطیه بر صراط حق مانده است.

او سلام امام را به شیطیه ابلاغ کرد و کیسه پول و کفن اهدائی امام را به او داد.
همانطور که امام خیر داده بود، شیطیه نوزده روز بعد از دنیا رفت و امام پربالین
او حاضر شد و بر او نماز خواند و به محمد بن علی فرمود: سلام مرا به یاران برسان
و بگو: من و هر کسی که امام است باید بر جنازه‌های شما در هر شهری که
باشید، حاضر شویم. پس از خدا در کارهایتان پرهیزید! «منتهی الامال

ج 2 ص 197»

18 - اسم فرزندان را عمر بگذار!

احمد بن عمرو گوید:

در حالیکه همسرم باردار بود از کوفه به مدینه رفتم و خدمت امام رضا علیه السلام مشرف شدم. به امام عرض کردم که: زمانیکه از شهر کوفه بیرون آمدم، همسرم حامله بود. دعا کنید که فرزندم پسر باشد.

امام فرمود: او پسر است و اسمش را عمر بگذار! گفتم: من تصمیم داشتم که نامش را علی بگذارم و به خانواده ام گفته ام که اگر پسر بود، اسم او را علی بگذارند!

امام فرمود: نامش را عمر بگذار! من از خدمت امام مرخص شدم. وقتیکه به کوفه برگشتم، دیدم که خداوند بمن پسری داده است و اسمش را علی گذاشته اند. من به آنها گفتم که اسمش را عمر بگذارند.

وقتی همسایه های سنی ما فهمیدند که نام کودک را از علی تغییر داده ایم و عمر گذاشته ایم، پیش من آمدند و گفتند:

ما تاکنون بتو بدین بودیم و علیه تو به حکومت گزارش می دادیم! ولی اکنون متوجه شدیم که تو هم مثل ما هستی. بعد از این دیگر حرف کسی را علیه تو قبول نمی کنیم.

احمد می گوید: آنوقت متوجه شدم که حضرت توجه اش بمن از توجه خودم به خودم بیشتر است. «منتهی الامال ج 2 ص 276»

19 - ترور دشنام دهنده

احمد بن عمر حلال گوید:

شنیدم که درمکه شخصی بنام اخرس، اسم امام رضا علیه السلام را با اهانت می برد! او به امام دشنام می دهد. من چاقوئی تهیه کردم و با خودم قسم خوردم که هر موقع اخرس از مسجد بیرون آمد، او را بکشم! برای این منظور سر راه او ایستاده بودم که ناگاه یادداشتی از امام رضا علیه السلام بمن رسید که نوشته بود:

«بسم الله الرحمن الرحيم به حق من بر تو که کاری به اخرس نداشته باش. خدایتعالی مرا از هر گزندی حفظ می نماید.» منتهی الامال ج 2 ص 277

20 - زیارت کوفه و مدینه در یکشب

علی بن خالد گوید که:

شنیدم که شخصی به جرم ادعای پیامبری در زندان است. بوسیله‌ای خودم را به او رساندم تا او را ببینم. وقتی با او صحبت کردم او این جرم را انکار کرد و گفت: من مدتی در مقام رأس الحسین در شام عبادت می‌کردم. شبی در محراب مشغول عبادت بودم که شخصی را در مقابلم دیدم که بمن می‌گفت: بیا! من با او همراه شدم، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم! او بمن فرمود: اینجارا می‌شناسی؟ گفتم: آری این مسجد کوفه است.

من او نماز خواندیم سپس مقداری راه رفتیم، ناگاه خود را در مسجد پیامبر در مدینه دیدم. او بر پیامبر سلام کرد و نماز خواند و من هم نماز خواندم. سپس از مسجد بیرون آمدم و مقداری راه رفتیم و دوباره خود را در مقام رأس الحسین دیدم. او هم از مقابل چشمانم غایب شد.

سال بعد باز او پیدا شد و همان مکانها را باهم رفتیم. وقتی به شام برگشتیم من گفتم تو را قسم به کسیکه این قدرت را به تو داده، شما کیستید؟ او فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم.

وقتی این کرامت را برای مردم تعریف کردم، مرا به جرم ادعای نبوت دستگیر و زندانی کردند.

علی گوید که من به او گفتم درباره بی‌گناهی تو نامه‌ای به وزیر می‌نویسم. نامه را نوشتم ولی بعد از چند روز نامه خودم برگشت خورد در حالیکه وزیر زیر آن نوشته بود که اگر ادعای آن مرد صحت دارد همان شخص با کرامت بیاید و او را آزاد کند!

من ناراحت شده و نامه را به زندان بردم تا جواب وزیر را برای آن
مردبگویم. وقتی به زندان رسیدم، دیدم که نگهبانان در حال رفت
و آمده‌ستند. علت را رسیدم، گفتند: این مردی که ادعای نبوت کرده بود، غیب‌شده
و نمی‌دانیم مرغ شده و به هوا بالا رفته و یا به زمین فرو رفته است!
من فهمیدم که امام جواد علیه السلام او را رها کرده است. «ارشاد ج 2 ص 279»

21 - بدن پاره پاره!

حکیمه دختر امام جواد علیه السلام گوید که:

بعد از شهادت پدرم نزد امّ عیسی (امّ الفضل دختر مأمون) رفتم و او این ماجرا را درباره امام جواد علیه السلام تعریف کرد:

من همیشه نسبت به اینکه امام، همسری دیگر بگیرد، نگران و احساس حسادت می‌کردم تا اینکه روزی خانمی را دیدم که خود را همسر شوهرم معرفی کرد. من ناراحت شده و جریان را به مأمون عباسی اطلاع دادم. مأمون که مست لایعقل بود، دستور داد تا شمشیرش را برایش آورند. سپس قسم خورد که برود و امام را بکشد! من وقتی این حالت را از پدرم دیدم، پشیمان شدم و «اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌گفتم و بر سر و صورت خود می‌زدم و به دنبال پدرم می‌رفتم. تا اینکه به اطایکه امام در آن بود رسیدیم. مأمون وارد شد و با شمشیر ضرباتی را بر امام وارد کرد بطوریکه بدن امام پاره پاره شد! بعد بیرون آمد و به قصرش برگشت. من تا صبح نخوابیدم و موقع صبح نزد پدرم رفتم و گفتم: می‌دانی دیشب چه کردی؟ گفتم: نه! گفتم: پسر امام رضا علیه السلام را کشتی! او تعجب کرد و از حال رفت و بیهوش شد. بعد از ساعتی بهوش آمد و گفت: نوای بر تو! چه می‌گوئی؟ گفتم: آری! بخانه او رفتی و بدنش را با شمشیر پاره پاره کردی! مأمون دچار اضطراب زیادی شد و یاسر خادم را صدا زد و گفت: این چه حرفی است که دخترم می‌گوید؟ یاسر گفت: راست می‌گوید! مأمون بر سر و سینه خود می‌زد و می‌گفت: اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! تاقیامت در میان مردم رسوا شدیم و هلاک گشتیم.

بعد به یاسر گفت: ای یاسر! زود بخانه امام برو و ببین این مطلب راست است و زود خبری بیاور که نزدیک است جان از تنم بیرون آید! یاسر بخانه حضرت

رفت وزود برگشت وگفت: ای امیر بشارت و مزدگانی! مأمون گفت: چه خبرداری؟ گفت: نزد امام رفتم و او را سالم در حال مسواک زدن دیدم. من سلام کردم و گفتم: می‌خواهم این پیراهنی که در تن دارید را بعنوان تبرک بپوشم! و قصدم این بود که به بدن حضرت نگاه کنم و ببینم که از ضربات شمشیر اثری مانده یا خیر!

امام پیراهن را درآورد و من دیدم که بدنشان مثل عاج سفید است. و اثری از زخم و غیر آن نیست.

مأمون به گریه افتاد وگفت: با این معجزه هیچ چیز دیگری نمی‌ماند و این معجزه برای اولین و آخرین عبرت است. «منتهی الامال ج 2 ص 336»

22 - نصف شدن نگین

همسایه امام درسامراء مردی بنام یونس نقاش بود که اکثر اوقات خدمت امام می‌رسید و بعضی از کارهای امام را انجام می‌داد.

روزی ناراحت و ترسان خدمت امام آمد و گفت: مولایم! سفارش می‌کنم که به خانواده‌ام نیکی کنید! امام فرمود: مگر چه شده است؟ گفت:

حاکم، نگینی گرانقیمت بمن داده تا بر روی آن مطلبی را حکاکی کنم ولی در حین این کار، نگین دو نیمه شده است! اگر بگوش حاکم برسد، یامرا می‌کشد و یا هزار تازیانه می‌زند! فردا هم روز تحویل نگین است.

امام فرمود: حال به خانه ات برو تا ببینیم فردا چه میشود. و جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس فردا خدمت امام رسید و گفت: پیک حاکم برای تحویل نگین آمده است. امام فرمود: نزد حاکم برو که جز خیر چیزی نخواهی دید.

یونس نزد حاکم رفت و خندان برگشت و گفت: ای سرورم! چون نزد حاکم رفتم بمن گفت: کنیزهایم درباره این نگین باهم دعوا دارند. لذا اگر می‌شود آنرا دو نیمه کن تا دوتا نگین شود و دعوایشان برطرف شود؟

امام حمد الهی را کرد و فرمود: تو چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم اگر بمن مهلت بدهید فکری خواهم کرد. امام فرمود: خوب جوابی دادی. «منتهی الامال ج 2 ص 36»

23 - سخن گفتن به هفتاد و سه زبان

ابوهاشم جعفری گوید که:

خدمت امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم. امام با زبان هندی با من صحبت می کردند ولی من چیزی نمی فهمیدم. در مقابل امام ظرفی پر از سنگریزه بود که امام یکی از سنگریزه هارا برداشت و مکید و بمن داد. من هم آن را در دهانم گذاشتم. بخدا قسم! هنوز از خدمت امام هادی علیه السلام بیرون نرفته بودم که قادر بودم به هفتاد و سه زبان که یکی از آنها هندی بود سخن بگویم. «منتهی الامال ج 2 ص 367»

توبه سید!

شخصی از سادات قم بنام حسین بطور علنی شراب می خورد
و مست می کرد. او روزی به درخانه احمد بن اسحاق قمی نماینده
امام عسگری علیه السلام رفت ولی وی اجازه ورود را به او نداد. حسین هم با ناراحتی
به خانه اش برگشت.

بعد از مدتی احمد بن اسحاق به سامراء رفت ولی وقتی به
درخانه امام عسگری علیه السلام رفت، امام اجازه ورود به او ندادند. احمد ناراحت شد
و به گریه کردن و التماس نمودن افتاد تا اینکه امام به او اجازه دادند.

وقتی خدمت امام رسید، عرض کرد: یابن رسول الله! چرا با اینکه از شیعیان
شما هستم، اجازه ورود بمن نمی دادید؟

امام فرمود: زیرا تو پسر عموی ما را به خانه ات راه ندادی! احمد به گریه افتاد
و گفت: من به این علت او را راه ندادم تا از شرابخواری توبه کند!

امام فرمود:

راست می گوئی ولی در عین حال چاره ای نیست جز اینکه سادات
را در هر حال احترام نمائی و آنان را تحقیر نمائی و به آنان توهین نکنی! و الا دچار
ضرر و خسارت خواهی شد زیرا آنان بمامتتسب هستند.

احمد بعد از مدتی به قم برگشت. عده ای از بزرگان قم برای زیارت وی
به خانه اش آمدند. حسین هم جزء آنان بود. همینکه چشم احمد به حسین افتاد، از
جای خود بلند شد و او را احترام کرد و در کنار خود در بالای مجلس نشاند! حسین
که تعجب کرده بود، علت این احترام فوق العاده را پرسید. احمد ماجرای خود را با
امام تعریف کرد. وقتی حسین این ماجرا را شنید، از اعمال زشت خود پشیمان شد

وتوبه کرد و به خانه خود رفت و آنچه شراب داشت دور ریخت و لوازم شراب
سازی را از بین برد و از مردان با تقوا و اهل عبادت گشت بطوریکه همیشه در
حال اعتکاف در مسجد بود تا اینکه از دنیا رفت و در کنار قبر فاطمه معصومه علیها السلام
دفن گردید. «ستارگان درخشان ج 123 ص 28»

24 - سفر امام عسگری به گرگان

جعفر بن شریف گرگانی می گوید که:

سالی در راه سفر حج در سامراء به خدمت امام عسگری علیه السلام رسیدم. ومقداری از اموالی را که شیعیان برای حضرت داده بودند به امام دادم و گفتم: شیعیان شما در گرگان سلام رساندند.

امام فرمود: مگر بعد از اعمال حج به گرگان بر نمی گردی؟

گفتم: چرا برمی گردم، فرمود: از امروز تا صد و هفتاد روز دیگر تو به گرگان می رسی. که روز جمعه سوم ربیع الثانی در اول روز وارد شهر می شوی. وقتی به گرگان رفتی، به مردم اعلام کن تا در خانه تو جمع شوند. زیرا در آخر آنروز من به گرگان خواهم آمد.

سپس امام برایم دعا کردند.

من همان تاریخی که امام فرموده بود، وارد گرگان شدم و به مردم خبر دادم که امروز امام به منزل من می آیند. لذا آماده باشم و مسائل و مشکلات خود را در نظر بگیرم.

بعد از نماز ظهر و عصر، همگی شیعیان در خانه من جمع شده بودند که بدون اینکه متوجه بشویم، امام عسگری علیه السلام بر ما وارد شد و بر ما سلام کرد. ما از امام استقبال نمودیم و دست مبارکش را بوسیدیم.

امام فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که در آخر امروز نزد شما بیایم. لذا نماز ظهر و عصر را در سامراء خواندم و نزد شما آمدم تا باشما تجدید عهد نمایم. اکنون که نزد شما هستم، سوالات و حاجات خود را بمن بگوئید.

اولین نفری که حاجت خود را گفت، نضر بن جابر بود که عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پسرم چند ماه است که نابینا شده است. از خدا بخواهید تا چشمانش را به او برگرداند.

امام فرمود: او را نزد من بیاور!

او را خدمت امام آوردند و امام دست شریف را خود را بر چشمانش گذاشت که ناگاه بینا شد. سپس یک به یک مردم حاجتهای خود را می پرسیدند و امام حاجات آنها را بر آورده می کرد و در حق همگی دعا نمود و در همان روز مراجعت فرمود. «منتهی الامال ج 2 ص 399»

25 - سوراخ کردن زبان

شیخ شمس الدین محمد بن قارون گوید:

به حاکم حله بنام مرجان الصغیر گزارش دادند که یکی از شیعیان بنام ابوراجح به خلفاء اهانت می نماید! حاکم دستور داد تا او را آوردند و چند نفر به قصد کشت او را زدند و آنقدر به صورتش زدند که دندانهای جلو او افتاد... سپس زبانش را بیرون آورده بر آن حلقه آهنی زدند و بینی او را سوراخ کرده و ریسمانی از مو در آن وارد کرده و به طنابی بستند و به دستور حاکم در کوچه های شهر گرداند. تماشاچیان هم از هر طرف او را می زدند بطوریکه بر روی زمین افتاد و مرگ را پیش روی خود دید. بعد از آن حاکم دستور داد تا کار او را تمام کنند ولی چند نفر واسطه شده و گفتند: او پیرمردی ساخورده است و آنچه بر سرش آمده او را از پای در خواهد آورد. او را رها کن که خود می میرد و خونتش را برگردن نگیر!

حاکم هم از کشتنش صرف نظر کرد. بستگان ابوراجح آمدند و او را در حالیکه صورت و زبانش باد کرده بود و کسی تردید نداشت که همان شب خواهد مرد، به منزلش بردند.

برخلاف انتظار، فردای آنشب که مردم برای اطلاع از وضع او بدیدارش رفتند، دیدند که در حال صحت و سلامت نماز می خواند. دندانهایش مثل اول شده و جراحتهایش خوب شده و اثری از آنها باقی نمانده و یارگی صورتش رفع گردیده است.

مردم تعجب کرده و ماجرایش را پرسیدند. گفت:

من مرگم را دیدم. زبان سخن گفتن هم نداشتم تا از خداوند متعال حاجتی بخواهم. لذا در دل دعا کردم و به مولا و آقایم صاحب الزمان علیه السلام توسل

جستم. چون شب فرا رسید، ناگاه دیدم که خانه‌ام پر نور شد و یک دفعه دیدم که مولایم امام زمان علیه السلام دست مبارکش را بر صورتم کشید و به من فرمود: از خانه خارج شو و برای طلب روزی برای زن و بچه ات کار کن که خدا به تو سلامتی داد.

منهم به این وضعی که می بینید شدم.

شمس الدین گوید: بخدا قسم! قبل از این ماجرا ابوراجح خیلی ضعیف و کم بنیه و زشت و کوتاه ریش بود و من به حمامی که او در آن بود، می رفتم ولی بعد از این جریان وقتی او را دیدم متوجه شدم که نیرویش زیاد شده و قامتش راست گردیده و ریشش بلند و صورتش سرخ شده و انگار به سن بیست سالگی برگشته و پیوسته در همین حالت بود تا اینکه وفات یافت. «مکیال المکارم»

26 - صفین و سربریده

از یحیی بن اربلی نقل شده که:

روزی در خدمت پدرم بودم. دیدم که مردی کنارش نشسته و چرت می‌زند. در این حال عمامه‌اش افتاد و جای زخم بزرگی که در سرش بود، ظاهر شد. پدرم از او پرسید: این زخم از کجاست؟ گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم. به او گفتند: تو کجا و صفین کجا؟

جواب داد: روزی با مردی از غزه به مصر می‌رفتیم. در بین راه صحبت به جنگ صفین افتاد. همسفر من گفت: اگر من در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون علی علیه السلام و یارانش سیراب می‌کردم! من هم گفتم: اگر من هم در جنگ صفین بودم، شمشیرم را از خون معاویه ملعون سیراب می‌کردم. صحبت ما به جنگ منتهی شد و به هم به جنگ وزد و خورد پرداختیم. یک وقت متوجه شدم که زخمی بر من زد و من از هوش رفتم. ناگاه دیدم شخصی مرا با گوشه نيزه‌اش بیدار می‌نماید. چون چشم گشودم، مردی را دیدم که از اسب پائین آمد و دستش را روی زخم سرم‌کشید که فوراً بهبود یافت.

آنگاه گفت: همین جا بمان! و بعد از اندکی ناپدید شد. سپس در حالیکه سربریده همسفر من را در دست داشت با چهارپایان او برگشت و فرمود: این سر دشمن توست. تو بیاری ما برخاستی و ما هم تورا یاری کردیم. چنانکه خداوند هر که او را یاری کند، پیروز کند.

پرسیدم: شما کیستید؟

فرمود: من صاحب الامر هستم.

سپس فرمود: از این به بعد هر که پرسید: این زخم چه بوده؟ بگو ضربتی است که

در صفین برداشته‌ام. «مهدی موعود»

سلام بر چہارده معصوم علیہ السلام

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلَامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ نَبِيِّكَ الرَّحْمَةِ وَسَيِّدِ الْأُمَّةِ أَشْرَفِ
أَنْبِيَائِكَ وَالْمُرْسَلِينَ وَسَفَرَاءِكَ الْمُقَرَّبِينَ،

حَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ، وَصَفِيكَ وَآمِينَكَ وَخَاصَّتِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، مُحَمَّدٍ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلَامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، الْقَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ
وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَتَاجِ الْبَكَائِينَ وَنُورِ الْمَجَاهِدِينَ وَافْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ
رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلَامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ الصِّدِّيقَةِ الطَّاهِرَةِ، فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، التَّقِيَّةِ
النَّقِيَّةِ، الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ، الْمُحَدَّثَةِ الْمُبَارَكَةِ.

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلَامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ،
سِبْطِي النَّبِيِّ الرَّحْمَةِ وَسَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ.

اللّٰهُمَّ بَلِّغْ وَاوَصِلْ سَلَامِي وَتَحِيَّاتِي عَلَيَّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ
وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَلِيٍّ بْنِ
مُحَمَّدٍ وَحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِي. صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

اللّٰهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أُمَّتِي وَسَادَتِي وَقَادَتِي بِهِمْ أَتَوَلَّى فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنْ
أَعْدَائِهِمْ أَتَبَرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

پایان

منابع

1. الميزان "علامه طباطبائی"
2. مکیال المکارم "موسوی اصفهانی"
3. منتهی الامال "شیخ عباس قمی"
4. بحار الانوار "علامه مجلسی"
5. حدیقة الشیعة "مقدس اردبیلی"
6. اصول کافی "با ترجمه محمدباقر کمره‌ای"
7. اهل البيت "محمدی ری شهری"
8. جلوة تاریخ در شرح نهج البلاغة "دکتر محمود مهدوی دامغانی"
9. فضائل الخمسة فی الصحاح الستة "سیدتقی حسینی فیروز آبادی"
10. اکسیر اعظم "محمود میرشکرانی تفرشی"
11. شبهای پیشاور "سلطان الواعظین شیرازی"
12. الفصول العلیة "شیخ عباس قمی"
13. حیوة القلوب "علامه مجلسی"
14. ستارگان درخشان "محمد جواد نجفی"
15. محمد پیامبر شمشیر نیست "علیمراد فراشبندی"
16. مهدی موعود "ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار" "علی دوانی"
17. آیا بیاد امام زمان هستی؟ "مؤلف"
18. از کعبه تا محراب "مؤلف"
19. فاطمه سرور زنان عالم "مؤلف"
20. زندگانی پیامبر اسلام "مؤلف"

21. حوبيها وبديها "مؤلف"

فهرست مطالب

- 2 خلقت نور اهلیت ﷺ قبل از همه
- 3 اولین مخلوق؟
- 4 فخر فروشی؟ آدم ﷺ و حوا ﷺ در بهشت فردوس
- 5 فرشته محمود
- 6 سؤال قریش از پیامبر ﷺ
- 7 برتر از فرشتگان
- 10 امتحان قبل از خلق شدن
- 11 روح بدون بدن!
- 12 دریک سایه سبز رنگ!
- 13 ندای منادی
- 16 برتری محمد و آل محمد بر سایر انبیاء
- 18 سؤالات یهودی از علی ﷺ
- 21 نهنگ سخن می گوید!
- 23 نگاه عمیقانه یهودی به پیامبر
- 25 روز قیامت و منبرهای پیامبران و اوصیاء
- 27 تقسیم کننده بهشت و جهنم
- 28 دو مرد برگزیده
- 29 تو بهتری یا جبرئیل؟
- 31 غبطه به شیعیان علی ﷺ
- 32 ملائکه و پیامبران و صالحین بر آنها غبطه می خورند

- 33..... خوردن غذا در قیامت!.....
- 34..... اولین نفری که در قیامت صدا می‌زنند!.....
- 35..... عبور از عقبه!.....
- 36..... توسل به پیامبر در جهنم!.....
- 37..... کوثر مخصوص اهلیت علیه السلام.....
- 38..... ریشه درخت طوبی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:.....
- 39..... درهای بهشت.....
- 40..... چهارنفر سواره در قیامت.....
- 41..... علم و دانش اهلیت علیه السلام.....
- 42..... نام بهشتیان و جهنمیان در کف دست رسول خدا!.....
- 43..... اسم اعظم در نزد رسول خداست صلی الله علیه و آله.....
- 44..... علی، آغاز کننده علم!.....
- 45..... علم به ارحام!.....
- 46..... چند داستان از صحبت کردن امامان علیهم السلام به زبانهای مختلف.....
- 48..... علم تا قیامت!.....
- 49..... علم مهدی علیه السلام.....
- 50..... کتاب فاطمه علیه السلام.....
- 51..... تعجب عمر از علم علی علیه السلام.....
- 52..... ده جزء علم نزد کیست؟.....
- 53..... تعداد مورچگان.....
- 54..... آشنایی به راههای آسمان.....
- 55..... خبر رحلت جابر.....

56	همه چیز را می دانست!
57	پرسیدن سی هزار سؤال
58	عبادت اهلبیت <small>علیهم السلام</small>
59	1- نماز رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
61	2 - عبادت علی <small>علیه السلام</small>
62	3 - عبادت فاطمه <small>علیها السلام</small>
63	4 - عبادت امام حسن <small>علیه السلام</small>
64	5 - عبادت امام حسین <small>علیه السلام</small>
65	6 - عبادت امام سجاد <small>علیه السلام</small>
66	7 - عبادت امام باقر <small>علیه السلام</small>
67	8 - عبادت امام صادق <small>علیه السلام</small>
68	9 - عبادت امام کاظم <small>علیه السلام</small>
69	10 - عبادت امام رضا <small>علیه السلام</small>
70	11 - عبادت امام عسگری <small>علیه السلام</small>
71	مکارم اخلاق
74	1 - شخصیت علی <small>علیه السلام</small> از زبان معاویه!
75	2 - دیدار راهب باعلی <small>علیه السلام</small>
77	3 - غذای علی <small>علیه السلام</small>
78	4 - زهد علی <small>علیه السلام</small>
79	5 - شجاعت علی <small>علیه السلام</small>
81	6 - شجاعت امام حسین <small>علیه السلام</small>
83	7 - کمک در نیمه های شب
89	بردباری و صبر و تواضع اهلبیت <small>علیهم السلام</small>

- 91..... 1 - خنده و ترس
- 92..... 2 - جواب ناسزا
- 93..... 3 - آزادی در مقابل شکستن سر امام!
- 94..... 4 - عفو در مقابل دشنام!
- 95..... 5 - هدایت با برخورد خوب
- 96..... 6 - حالات امام رضا علیه السلام
- 97..... معجزات و کرامات اهل بیت علیهم السلام
- 98..... 1 - زنده شدن دو کودک
- 99..... 2 - سالم شدن چشم معیوب!
- 100..... 3 - حفظ کل قرآن در یک لحظه
- 101..... 4 - زنده شدن سام!
- 102..... 5 - عروسی یهودیان!
- 103..... 6 - کعبه در هوا
- 104..... 7 - نشان دادن علی علیه السلام بعد از شهادت
- 105..... 8 - زنده شدن پیرزن!
- 106..... 9 - باحال جنابت پیش امام رفت!
- 107..... 10 - حجرالاسود به صدا درآمد!
- 109..... 11 - باران ناگهانی!
- 110..... 12 - خیر داشتن از کار پنهانی!
- 111..... 13 - جابر و ملکوت آسمانها
- 112..... 14 - جسارت به مادر
- 113..... 15 - زنده شدن پرندگان ذبح شده!

114.....	16 - مرگ زندانبان!
116.....	17 - بی بی شیطنة
118.....	18 - اسم فرزندات را عمر بگذار!
119.....	19 - ترور دشنام دهنده
120.....	20 - زیارت کوفه ومدینه در یکشب
122.....	21 - بدن پاره پاره!
124.....	22 - نصف شدن نگین
125.....	23 - سخن گفتن به هفتاد و سه زبان
126.....	توبه سید!
128.....	24 - سفر امام عسگری به گرگان
130.....	25 - سوراخ کردن زبان
132.....	26 - صفین و سربریده
134.....	سلام بر چهارده معصوم <small>علیهم السلام</small>
135.....	منابع
137.....	فهرست مطالب